

چنین نبود. هر دو جفت با بازار یا جامعه تجاری تماسهای خوبی داشتند. جفت روزولت در تماس با ارتشیها از ما سیر بودند و حال آنکه «برادران» با شاه رابطه نزدیکتری داشتند. کیم روزولت به زودی به عنوان يك متحد مهم در برنامه‌های ما به حساب آمد. او نوه رئیس جمهور سابق امریکا تئودور روزولت^۲ («توله خرس» معروف) بود. مانند پدر بزرگ و نیز پدرش، او تمایلی طبیعی برای کارهای متهورانه و خیال‌انگیز و نیز نگرشی دوستانه و محبت‌آمیز نسبت به انگلیس‌ها داشت، هرچند نقطه نظرهایمان همیشه یکسان نبود. او ایران را از سفرهای قبل خود خوب می‌شناخت و به زودی نسبت به امکان موفقیت «عملیات چکمه» (که امریکایی‌ها آنرا عملیات آجاکس خواندند) متقاعد شد ولی به درستی عقیده داشت که نباید از قبل يك برنامه پیچیده و دقیق تنظیم کرد. من هم همین‌طور فکر می‌کردم: طرحی که من به واشنگتن برده بودم فقط يك چهارچوب برای انجام مذاکرات در محدوده واقعیت بود. ما همه توافق داشتیم که همه چیز بستگی به ابتکار و زرنگی فرمانده عملیات در محل خواهد داشت. این فرمانده ناگزیر می‌بایست امریکایی باشد چون هیچ فرد انگلیسی نمی‌توانست در آن زمان وارد ایران شود. روزولت از نظر ما ایده‌آل برای این کار به نظر می‌رسید. ولی همه این‌ها به خواب و خیال شباهت داشت مگر آن که می‌توانستیم رهبران سیاسی را در واشنگتن نیز برای قبول طرح متقاعد سازیم. در پایان سال ۱۹۵۲ امکان چنین امری خیلی بعید بنظر می‌رسید.

www.adabestanekave.com

«سرگرمی ایرانی»^۱

هنگامی که من در واشنگتن بودم به موازات آن واقعه‌ای در لندن به وقوع پیوست: رئیس عملیات «سیا» در خاورمیانه آقای گرمیت روزولت^۲ که پس از بازدید از تهران به واشنگتن مراجعت می‌کرد سر راه در لندن توقف کرد. همکاران من در لندن او را به تور زده و کم و بیش همان پیشنهاداتی را که من در واشنگتن ارائه کرده بودم به او عرضه داشتند. خود او هم قبلاً در این مسیر فکری قرار گرفته بود، شاید تا حدی به خاطر آن که دو ایرانی متنفذ با او تماس گرفته و پیشنهاد کرده بودند همان نوع خدماتی را که «برادران» برای ما فراهم می‌کردند در اختیار او قرار دهند. برحسب يك اتفاق عجیب، توطئه‌گران روزولت نیز دو برادر بودند. بعدها وقتی ما با احتیاط لازم امکانات و منابع خود را برای يك دیگر فاش می‌کردیم، هر دو اول ترس داشتیم مبدا برادران اجیر شده جفت واحدی باشند. اما خوشبختانه

۱- Diversion هم به معنی سرگرمی است و هم انحراف. در معنی دوم می‌تواند به منحرف کردن نهفت ملی یا منحرف کردن امریکائیها تعبیر شود. در هر صورت ابهام عمدی است.

2- Kermit Roosevelt

3- Theodor Roosevelt

روز دوم دسامبر، هنگامی که من به لندن مراجعت می‌کردم، جلسه‌ای در وزارت خارجه آمریکا با حضور سه کارمند عالی‌رتبه وزارت خارجه و دو نفر از سفارت انگلیس تشکیل شد. این دو انگلیسی تصمیم می‌گیرند که سؤال مستقیمی درباره همکاری آمریکا برای براندازی مصدق مطرح نکنند. در عوض چنین استدلال کردند که هدف بریتانیا فقط آن است که مصدق را به اقدام جدی علیه کمونیست‌ها ترغیب کنند. مذاکراتی در جلسات قبل درباره امکان انجام چنین کاری به‌وسایل آشکار یا پنهانی انجام گرفته بود ولی لوی هندرسن عقیده داشت بدون حل بحران نفت این عمل غیر ممکن می‌نمود. به نظر دولت انگلیس تقریباً هیچ‌شانسی نه برای رسیدن به توافق با مصدق نه برای اقدام جدی علیه حزب توده از جانب مصدق (حتی در صورت رسیدن به توافق) وجود نداشت. بنابراین از یک راه غیر مستقیم، طرف انگلیسی به این نتیجه می‌رسید که جستجو برای پیدا کردن جانشین مصدق به عنوان نخست‌وزیر لازم بود. آن دو گفته بودند که تشکیلات انگلیسی (که هنوز در اذهان آشکارا با امریکایی‌ها مربوط نشده بود) می‌توانست چنین تغییری را پدید آورد. این جسورانه‌ترین مطلبی بود که تا آن زمان کسی از وزارت خارجه انگلیس از جانب ما در این باره ایراد کرده بود. مسئولین وزارت خارجه آمریکا که احتمالاً کمتر از همقطاران انگلیسی خود وارد به اسرار سازمان جاسوسی خود بودند، طبیعتاً یک سلسله سئوالات دقیق را مطرح کردند. اولین سؤال که از جانب مسئول ارشد گروه امریکایی مطرح شد این بود که آیا ما قادر خواهیم بود نقش خود را در این

عملیات کاملاً محرمانه نگاه داریم. بعدها این موضوع جنبه طعنه‌آمیزی به خود گرفت چون که در سال ۱۹۵۴ «سیا» جداً اقدام کرد تا نقش خود را در این عملیات عمداً فاش و منتشر کند. مسئول ارشد انگلیسی جواب داده بود که تشکیلات ما از زمان جنگ فعال نگاهداشته شده بوده بدون آن که اسرار آن هرگز درز کرده باشد. او اذعان کرده بود خطراتی در این زمینه وجود داشت ولی تأکید ورزیده بود که ما همه با وضعی وخیم و نومید کننده روبرو می‌باشیم. مسئول ارشد امریکایی سپس صریحاً اعلام داشته بود که وزارت امور خارجه آمریکا آن نوع عملیات مشترکی را که ما در نظر داشتیم رد نمی‌کند، با این همه آنها هنوز مایل بودند اطمینان حاصل کنند که اولاً تغییر حکومت امکان‌پذیر بوده و پس از آن دولت جدید نیز خواهد توانست سر پا باقی بماند. حصول چنین اطمینانی البته فقط در صورتی امکان داشت که ما جزییات منابع خود را فاش می‌کردیم، اما او چنین تقاضایی نکرد. طبیعتاً امریکایی‌ها از ما پرسیدند در صورت پیوستن به طرح عملیاتی چه انتظاراتی ما می‌توانستیم از آنها داشته باشیم. در پاسخ چهار مطلب عنوان شده بود. نخست آن که از «سیا» دعوت به عمل خواهد آمد تا تشکیلات را با منابع خود نیرومندتر سازد؛ دوم آنکه دولت ایالات متحده آمریکا باید آمادگی اعطاء کمک مالی به دولت جدید به محض رسیدن به قدرت در تهران را داشته باشد؛ سوم آن که مداخله آشکار قبل یا در زمان عملیات ممکن است ضروری گردد - مثلاً با اعمال فشار بر شاه - تا کاملاً معلوم شود دولت ایالات متحده آمریکا خواستار چنین تغییری است؛ و بالاخره

چهارم آن که ضرورت داشت نشان داده شود که تعاون و تفاهم کامل بین انگلیس و آمریکا وجود دارد. امریکایی‌ها تمام این امکانات را بدون قبول تعهدی یادداشت کرده بودند.

مذاکرات ادامه یافت. مسئول ارشد امریکایی سؤال کرد آیا انگلیسی‌ها آماده بودند بلافاصله با دولت جدید ایران قرارداد نفت منعقد کنند؛ اما برخلاف انتظار، پیشنهاد نکرد که مفاد قرارداد باید مساعدتر از آنچه به مصدق پیشنهاد شده بود باشد. یکی دیگر از امریکایی‌ها پیشنهاد پیچیده‌ای مطرح کرد مبنی بر اینکه تشکیلات ما به جای براندازی مصدق در جهت بی‌اعتبار کردن کاشانی و دوستان چپ‌گرای وی به کار گرفته شود تا مصدق راحت‌تر بتواند علیه حزب توده اقدام جدی به عمل آورد زیرا این طور به نظر می‌رسید که این گروه کاشانی بود که از این کار ممانعت به عمل می‌آورد. این بلاهت زیرکانه نمونه طرز فکر امریکایی‌هایی بود که هنوز خیال می‌کردند مصدق را می‌توان نگاهداشت و آلت دست قرار داد و یا نمونه طرز فکر آنهایی که از نتایج سقوط مصدق بیمناک بودند.

جواب کاملاً صحیح دولت انگلیس این بود که تشکیلات ما حاضر به حمایت از مصدق نبود و حزب توده بیش از آن نیرومند بود که با این‌گونه مانورها بتوان جلودارش شد. آنها می‌توانستند اضافه کنند، ولی از سر عقل چنین نکردند، که وادار کردن «برادران» به همکاری با امریکایی‌ها خود به اندازه کافی دشوار بود چه رسد به مشارکت در طرحی این‌چنین عجیب و غریب. ولی از این فرصت استفاده شد تا به امریکایی‌ها در لفافه

فهمانده شود که بعضی از اعضاء جنبه ملی که مخالف کاشانی هم هستند می‌توانند به عنوان کادر اصلی حکومت جدید در نظر گرفته شوند. نکته آخری که امریکایی‌ها درباره آن تردید داشتند در حقیقت از همه نکات جدی‌تر بود: به خاطر انتقال حکومت از حزب دمکرات به حزب جمهوریخواه که در شرف وقوع بود تصمیم‌گیری می‌بایست به تأخیر بیفتد. وزارت امور خارجه امریکا طرح جدیدی برای حل اختلافات نفت با مصدق در دست تهیه داشت و قبل از تصمیم درباره اقدامات دیگر می‌بایست یک فرصت نهایی برای موفقیت آن در نظر گرفته می‌شد. معذالک مسئول ارشد امریکایی تکرار کرد که امکان اقدام علیه مصدق کنار گذاشته نشده است. وقتی نماینده ما پرسیده بود که آیا ما و «سیا» اجازه داشتیم طرح‌های مقدماتی را با جزئیات بیشتری تهیه کنیم جواب داده بود برای این کار هنوز خیلی زود است. ولی قول داد که وزارت خارجه تمام مسأله را با «سیا» مورد مطالعه بیشتری قرار دهد. به نظر هیئت انگلیسی چنین رسیده بود که قبل از جا افتادن حکومت جدید در امریکا و آزمودن عکس‌العمل مصدق نسبت به یک پیشنهاد دیگر برای حل اختلاف نفت، مذاکرات را نمی‌توان بیش از آن پیش برد. وزارت امور خارجه انگلیس طبیعتاً مذاکرات یا وزارت خارجه امریکا را خیلی محرمانه تلقی می‌کرد، بنابراین چند هفته طول کشید تا من از محتوای آن اطلاع حاصل کردم. وقتی من به لندن مراجعت کردم دیگر آینده‌ای برای «عملیات چکمه» متصور نبودم. بعد که از مذاکرات واشنگتن آگاه شدم نیز چندان امیدوار نشدم. امریکایی‌ها هنوز دنبال یکی از دو راه حل ممکن

بودند که از قاطعیت و تهور کمتری بهره داشت: یعنی جلوگیری از يك کودتای کمونیستی بدون براندازی (و در واقع حتی با کمک و مشارکت) مصدق به جای راه حل دیگر یعنی ساقط کردن حکومت خود او. به نظر من فقط راه دوم یعنی براندازی مصدق می‌توانست نتیجه موفقیت‌آمیزی داشته باشد، ولی تردید داشتم که وزارت امور خارجه امریکا را بتوان به موقع نسبت به این امر متقاعد ساخت.

در این ضمن اوضاع ایران به همان اندازه که رفتار مصدق مستبدانه ترمی شد بیشتر آشفته می‌گردید. با این همه، مذاکرات بین امریکایی‌ها و مصدق ادامه داشت بطوری که شاه تردید پیدا کرده بود از حمایت غرب در برابر نخست‌وزیر بوالهوس خود بهره‌مند هست یا خیر. در ماه ژانویه مصدق تقاضای اختیارات بیشتری کرد که حتی کاشانی که هنوز رئیس مجلس بود آنرا برخلاف قانون اساسی خواند. با این همه پس از يك بحث محرمانه در مجلس این اختیارات به او تفویض شد. اما در ماه فوریه مصدق باز خواهان اختیارات بیشتری شد و تهدید کرد چنانچه ظرف ۴۸ ساعت به تقاضای او ترتیب اثر داده نشود مجلس را منحل کند.

نیروهای سیاسی در ایران اینک شکل جدید و مشخص‌تری به خود می‌گرفتند. از آنجاییکه حزب (هر چند اسماً غیرقانونی) توده آشکارا از مصدق حمایت می‌کرد، رهبران مذهبی از او روی‌گردانیده با شاه متحد شدند. شایعات مربوط به يك توطئه با شرکت زاهدی، کاشانی و امریکایی‌ها برای تغییر اجباری حکومت در ماه فوریه رواج داشت، حتی قبل از آن که دقیقاً حقیقتی در

کار بوده باشد. تمام این جریانات را من از دور توسط عمال خبر دهنده با وفای خود دنبال می‌کردم.

اما طی ماه فوریه وزارت امور خارجه انگلیس تصمیم گرفت تمام برنامه‌های عملیاتی علیه مصدق را متوقف سازد به این دلیل که ما نمی‌توانستیم الی غیره. النهایه هزینه تشکیلات «برادران» را تأمین کنیم، آن هم در شرایطی که همکاری امریکایی‌ها در این زمینه تا این حد نامطمئن به نظر می‌رسید. امریه‌ای برای تصویب وزیر تهیه شد مبنی بر اینکه به «برادران» دستور داده شود طرح عملیاتی خود را رها کرده صرفاً به کارهای «اطلاعاتی» پردازند. مقرری‌ای که طی ماه گذشته به آنان پرداخت شده بود نیز می‌بایست به تدریج رو به کاهش رود. من با اکراه یا این امریه موافقت کردم، نه آن که حتی اگر موافقت نمی‌کردم می‌توانست تأثیری داشته باشد. روز ۲۱ فوریه موضوع مورد تأیید ایدن قرار گرفت و ما به نوبت «برادران» را از این تصمیم مطلع ساختیم. اما «برادران» این دستور را نپذیرفتند. آنان تصمیم گرفتند فعالیت خود را مانند گذشته ادامه دهند و مقرری عمال فعال خود را از جیب خویش پردازند. این امر نمی‌بایست موجب شگفتی ما شده باشد. در ماه نوامبر من به امریکایی‌ها گفته بودم به آسانی نمی‌توان تشکیلات را به عدم فعالیت مطلق وادار ساخت، هرچند قطع کامل مقرری از جانب ما بی‌شک نهایتاً به چنین نتیجه‌ای منجر می‌شد.

در آن هنگام، تقریباً قبل از آن که دستورات ما به «برادران» ابلاغ شده باشد، طرح عملیاتی «چکمه» (یا آجاکس) دوباره زنده شد. تا حدی از دولت سر

امریکایی‌ها و قدری هم به خاطر اقدامات خود مصدق. ولی امور به سرعتی که من مایل بودم پیش نمی‌رفت زیرا ما و امریکایی‌ها هنوز منظور و هدف یکسانی نداشتیم. با در نظر گرفتن مشارکت چهار سازمان دولتی - دو سازمان در این طرف و دو سازمان در آن طرف آتلانتیک^۴ - چنین عدم تفاهمی دست‌کم قابل درک بود. وقتی در ژانویه ۱۹۵۳ ایزنهار زمام امور را به عنوان رئیس جمهور در دست گرفت، جان فاستر دالس به وزارت خارجه و برادرش آلن دالس به جای بیدل اسمیت به ریاست «سیا» منصوب شدند. بیدل اسمیت نیز به معاونت وزارت امور خارجه برگزیده شد. بدین ترتیب یک جفت «برادر» دیگر در این عملیات درگیر شدند و بیدل اسمیت و آن دو رفته رفته روی خوش تری نسبت به طرح نشان دادند - به حدی که بیدل اسمیت در ماه ژانویه، قبل از ترک «سیا» به روزولت شکایت کرده بود که انگلیسی‌ها بی‌جهت این دست و آن دست می‌کنند. ما اگر این را می‌دانستیم، سخت متعجب می‌شدیم، چه ما همه در انتظار اخذ تصمیم در واشنگتن بودیم.

بدبختانه کارها نامنظم و ناهماهنگ پیش می‌رفت. در حالی که ایدن مشغول اخذ تصمیم درباره رها کردن تمامی طرح بود، گروه انگلیسی و امریکایی دو جلسه ملاقات در واشنگتن تشکیل دادند - یکی در مقر فرماندهی «سیا» و دیگری در وزارت خارجه - که نتیجه آن احیاء طرح بود^۵. گرچه این هیئت‌ها نمی‌توانستند تصمیمات

۴- منظور از چهار سازمان دولتی در دو طرف آتلانتیک وزارت خارجه آمریکا و «سیا» از یک سو و وزارت خارجه انگلیس و MI6 از سوی دیگر است.
۵- گرمیت روزولت Countercoup نیویورک ۱۹۷۹، صفحه ۱۲۰ تا ۱۲۴ (یادداشت نویسنده). این کتاب به فارسی تحت عنوان «کودتا در کودتا» ترجمه شده است.

مشخصی اتخاذ کنند، با این همه نفس مذاکرات این واقعیت را به روشنی آشکار می‌ساخت که امریکایی‌ها اینک بیشتر آماده عمل بودند: انتصاب روزولت به عنوان فرمانده عملیات در تهران به صراحت مورد بحث قرار گرفته و زاهدی به عنوان مناسب‌ترین جانشین مصدق کم و بیش مورد توافق قرار گرفته بود. شاه هم به انتخاب زاهدی تمایل داشت. در همین زمان، مصدق با شتاب به سوی نابودی خودگام برمی‌داشت. اواخر ماه فوریه او عملاً شاه را وادار کرد تا تصمیم به ترک کشور گیرد. هرچند قرار بود اسماً این یک عقب نشینی موقت باشد، اما در واقع معادل نوعی کناره‌گیری از سلطنت بود. وقتی روز اول ماه مه قصد مسافرت شاه به خارج اعلام گردید، تظاهرات عمومی در تهران شعله‌ور شد بطوری که شاه ناگزیر گردید تصمیم خود را عوض کند و این امر مصدق را به طور مؤثری تکان داد. روز بعد، حزب توده با تظاهرات گسترده و عظیمی علیه شاه به تظاهرات روز قبل پاسخ داد. سپس هرگونه تظاهر ممنوع و کمیسیون برای ایجاد روابط بهتر بین شاه و نخست‌وزیر تعیین شد - درمانی بیپرده که فقط درد را آشکارتر می‌کرد. وقتی مصدق بار دیگر پیشنهاد حل اختلاف نفت را که توسط انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها به او عرضه شده بود رد کرد، دولت امریکا عاقبت صبرش لبریز شد. روز ۱۸ مارس ما در لندن پیامی از وایزمن دریافت کردیم مبنی بر این که «سیا» حاضر به مذاکره درباره جزئیات تاکتیک براندازی مصدق است. اواسط ماه آوریل این امر به وسیله پیام دیگری از جانب معاون وزیر خارجه امریکا بیدل اسمیت تأیید شد. وزارت امور خارجه

انگلیس نخست مایل نبود در تصمیم مورخ ۲۱ فوریه وزیر تجدید نظر کند. ولی چون بیدل اسمیت به نمایندگی از طرف وزارت امور خارجه امریکا سخن گفته بود، این دودلی رفته رفته مرتفع شد. در روز دوم آوریل^۶ وزارت امور خارجه موافقت کرد که تشکیلات «برادران» سر پا نگاه داشته شود. وقتی روز ۲۷ آوریل تأییدیه رسمی وزارت خارجه امریکا مبنی بر پذیرش زاهدی به عنوان تامزد مشترك نخست وزیری دریافت شد، دیگر مانعی برای برنامه ریزی مشترك سر راه نداشتیم.

دو مشکل هنوز باقی بود. یکی آن که «برادران» را قانع کنیم تحت فرماندهی امریکایی ها کار کنند. آنان به این پیشنهاد با اکراه ولی در کمال صمیمیت و وفاداری تن دادند و بعدها روزولت تأیید کرد که واقعاً چنین کرده بودند. مشکل دیگر این بود که اعصاب شاه را تقویت کرده وی را متقاعد سازیم که هدف عملیات فقط مصدق است و نه تاج و تخت او. با در نظر گرفتن سرنوشت پدرش، متقاعد کردن او طبیعتاً کار آسانی نبود، هر چند وخامت اوضاع ایران عملاً راهی برای او باقی نمی گذاشت جز آن که به ما اعتماد کند.

مصدق سریعاً احساس کرد اوضاع از چه قرار است. بنا بر این لبه تیز حملات خود را نه فقط متوجه انگلیسی ها، بلکه متوجه خانواده سلطنتی، زاهدی و لوی هندرسن سفیر امریکا نیز ساخت. او از مجلس تقاضا کرد اختیارات شاه را محدود کند ولی مجلس از مذاکره

۶- در متن انگلیسی روز دوم نوشته شده ولی فحوای کلام چنین انتظاری را آلاء می کند که این تصمیم باید اقلاً بعد از اواسط ماه آوریل (یعنی بعد از دریافت پیام بیدل اسمیت) گرفته شده باشد. بنا بر این شاید تاریخ صحیح بیستم یا بیست و دوم باشد. (م)

در باره موضوع با استفاده از حيله قدیمی فقدان حدنصاب سر بازار. حزب توده علیه شاه بلوا به راه انداخت و برای حمایت از مصدق تظاهراتی برپا کرد. شایع بود که مصدق به مسکو دعوت شده است. در آخر ماه مه نامه مایوسانه ای به پرزیدنت آیزنهاور نوشت که روز ۹ ژوئیه پرزیدنت به آن جواب داد مبنی بر اینکه تاحل اختلاف نفت از پرداخت کمک بیشتری خودداری خواهد کرد.

نظم عمومی در حال فروپاشی بود. جماعت به منازل و ادارات امریکایی ها حمله می کردند. گروهی رئیس پلیس را ربوده به قتل رسانیدند - جنایتی که به طرفداران زاهدی نسبت داده شد ولی احتمالاً بیشتر دلایل شخصی داشت. مصدق برای تحقیر مخالفین، قاتل ژنرال رزم آراء نخست وزیر پیشین را آزاد کرد و حتی جوانک را به حضور پذیرفت، رفع ممنوعیت از حزب توده را در دست مطالعه داشت، به مبارزه خود علیه شاه ادامه می داد و تهدید می کرد که اگر مجلس با او همکاری نکند برای انحلال مجلس رفراندوم خواهد کرد.

در ماه ژوئن اعتماد به نفس مصدق برای يك لحظه متزلزل به نظر رسید. مجلس برای مذاکره درباره لایحه تجدید اختیارات شاه بالاخره تشکیل جلسه داد ولی با شلوغی و مشاجره پایان یافت. و نیز همه متوجه شدند که جمعیت بیشتری برای استماع بیانات کاشانی در مراسم مذهبی روز ۱۳ ژوئیه شرکت کردند تا در تظاهرات به نفع دولت در هفته بعد. حتی شایعاتی درباره نزدیکی مصدق و شاه وجود داشت. ولی مصدق ضروری دید که از مسافرت شاه به آذربایجان - از ترس تظاهرات مردم به نفع شاه - جلوگیری به عمل آورد.

مصدق نیز با مذاکرات طولانی خود با سفیر در حال باز نشسته شدن شوروی (و سپس با جانشین وی) در ماه ژوئیه چنین وانمود می‌کرد که مشغول بیمه کردن وضع خود می‌باشد. اواسط ماه معلوم شد که برای انجلاس مجلس قصد فراندوم دارد. عده‌ای از نمایندگان، از ترس جان، در مجلس متحصن شدند. کاشانی که قبلاً از ریاست مجلس استعفا داده بود، طرح فراندوم را محکوم کرد. وضعی نظیر آنچه مارکسیست‌ها «وضع انقلابی» می‌خوانند به طور خطرناکی نزدیک شده بود.

در چنین شرایطی، مقامات امریکائی، طبق خصلیتهای ذاتی‌شان، حال بیش از ما برای شروع عملیات شوق و عجله داشتند. وزارت امور خارجه انگلیس - آن هم طبق خصلیتهای همیشگی‌اش - دودل بود؛ مسئولین نتیجه دلخواه عملیات را آرزو داشتند ولی از خطرات احتمالی آن نیز دچار تشویشی قابل درک بودند. در این اثناء، یک خوش شانسى به کمک ما آمد. ایدن سخت ناخوش شده ناچار بود برای عمل به بوستون پرواز کند. گرچه هفته آخر ماه ژوئیه به انگلستان مراجعت کرد ولی فعالیت در وزارت خارجه را از سر نگرفت. دو هفته بعد نیز برای گذراندن دوران نقاهت رهسپار سواحل مدیترانه شد. در غیاب او، چرچیل شخصاً امور وزارت خارجه را به عهده گرفت. وی از عملیات نمایشی و هیجان‌انگیز خوشش می‌آمد و برای دیپلماتهای کم‌جرات احترام زیادی قائل نبود. این چرچیل بود که دستور آغاز عملیات «چکمه» را صادر کرد.

چرچیل از درگیری شخص من در این عملیات آگاه بود. گاه و بیگاه من او را می‌دیدم و با او یا در مقر

نخست‌وزیری (داونینگ استریت)^۷ و یا نزد مادر همسرم که یکی از دوستان قدیمی و از اولین عشق‌های او بود ناهار می‌خوردم. یک بار، وقتی می‌رفتیم با او ناهار بخوریم، پسر هفت‌ساله‌ام کریستوفر، قدری ادیبانه از من خواست که از چرچیل «به خاطر خدمات شایسته‌اش به این آب و خاک» تشکر کنم. پسر ۴ ساله دیگرم نیکلاس که مجذوب گل‌بازی است پرسید: «مگر چرچیل با آب و خاک چه کرده؟» چرچیل از این داستان خیلی لذت برد. او نیز وقتی شنید به خاطر مقررات قرنطینه در انگلیس بچه‌های ما ناچار شدند سگ خود را در تهران رها کنند (به‌رغم مایه کوبی در انستیتو پاستور تهران) خیلی ناراحت شد. او حتی درباره تقدیم لایحه‌ای به پارلمان درباره تغییر قانون سخن گفت که سخن معقولى نبود.

طی یکی از این ناهارها در نخست‌وزیری با شرف شاهد یکی از آن ماجراهای معروف چرچیل که زیانزد خاص و عام است بودم. داستان مربوط به زمانی است که سیل سواحل شرقی انگلیس را ویران کرده بود. شهردار لندن برای کمک به سیل‌زدگان در بانک حسابی باز کرده بود. آن روز صبح کابینه تصمیم گرفته بود در مقابل هر یک پوند اعانه مردم دولت نیز یک پوند به سیل‌زدگان کمک کند. سر ناهار چرچیل گفت: «همین دیروز بود که من چک شخصی خودم را به مبلغ ده پوند برای شهردار فرستادم. اگر می‌دانستم امروز چنین تصمیمی می‌گیریم فقط پنج پوند می‌فرستادم!»

در ماجرای کم‌لطف‌تری، یک بار درباره مطلبی که قصد داشت در «تاریخ مردمان انگلیسی زبان»^۸ بگنجاند

7- Downing Street

۸- کتابی به قلم چرچیل

با او برخورد پیدا کردم. او مدعی بود که در زمان ایجاد اهرام ثلاثه در مصر، انگلستان هنوز بوسیله نوعی پل طبیعی به بقیه اروپا متصل بوده است. در حالی که همسرش می‌کوشید او را قانع سازد تا بیشتر راجع به موضوع تحقیق کند، چرچیل با نگاهی غضب‌آلود سرا و رانداز می‌کرد چرا که همسرش با شعفی دور از ظرافت به وی اطمینان می‌داد: «آقای وود هاوس می‌گوید شما کاملاً در اشتباه هستید». بی‌شک این ماجراها هیچ کدام ربطی به تأملات او درباره «عملیات چکمه» نداشت و عاقبت تصمیم به شروع عملیات گرفته شد.

تصمیم که گرفته شد فکر کردم بهتر است من خود را از صحنه دور کنم زیرا کنترل مسائل تاکتیکی در دست افراد قابلی قرار داشت و من نمی‌خواستم دچار وسوسه مداخله در آن امور گردم. مسئولیت‌های جدیدی نیز داشتم که دیر یا زود مسافرت به خاور دور را ایجاب می‌کرد. زمان مناسب به نظر می‌رسید، بنابر این آخر ماه ژوئیه برای دیدن هندوستان، برمه، سنگاپور، هنگ‌کنگ، ژاپن و کره به راه افتادم و از طریق ویتنام، تایلند، اندونزی و پاکستان مراجعت کردم.

به این امید که ایران دوباره طی ماه اوت در صدر اخبار قرار گرفته باشد، مقاله‌ای برای درج در شماره اوت مجله «قرن بیستم» در لندن نوشتم که حاوی نکاتی درباره سیاست آینده نسبت به آن کشور بود. این مقاله را به ظاهر برای نقد کتابی تحت عنوان «میراث ایران» که توسط چاپخانه دانشگاه آکسفورد منتشر شده بود می‌نوشتم، اما هرکسی که می‌توانست لابلای خطوط را هم بخواند درمی‌یافت که این مقاله با اطلاع از انقلابی

که به زودی اتفاق خواهد افتاد نوشته شده است. در این اثنا، روزولت روز ۱۹ ژوئیه از مرز عراق عبور کرده وارد خاک ایران شده بود. ولی مسأله متقاعد کردن شاه (آنهم شاهی نگران) در ایفای نقشش هنوز باقی بود. او فقط قرار بود دو فرمان صادر کند: یکی برای خلع مصدق و دیگری برای نصب زاهدی به جانشینی وی. سپس طبق برنامه، روزولت و هر دو تشکیلات حمایت لازم را تأمین می‌کردند - از طریق تشویق افسران وفادار شاه به سرکوب معدودی که هنوز از مصدق پشتیبانی می‌کردند (از جمله رئیس ستاد ارتش) و از طریق برآه انداختن تظاهرات در خیابانها برای خنثی کردن هرگونه اقدام متقابل از طرف حزب توده. ولی متقاعد کردن شاه به این که چنین عملیاتی ممکن است به موفقیت انجامد هنوز کار مشکلی بود.

اولین کوشش برای متقاعد کردن شاه از طریق پرنسس اشرف که در سوئیس سکنی گزیده بود به عمل آمد. معاون من و یک افسر امریکایی برای دیدن او به سوئیس فرستاده شدند. وی با اشتیاق کامل موافقت کرد به ما کمک کند و روز ۲۵ ژوئن با هواپیما رهسپار تهران شد. ورود غیر منتظره وی موجبات سوءظن مصدق را فراهم کرد و به اصرار وی شاه بلافاصله دستور داد اشرف ایران را ترک کند. او فقط ملاقات کوتاهی با شاه داشت - آن هم نه به تنهایی - بنابراین معلوم نبود توانسته باشد پیامی به شاه رسانیده باشد. کوششی دیگر توسط یک افسر عالی‌رتبه امریکایی به نام سرتیپ نرمان شوارتسکف^۱ که بین سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۹ ریاست

ژاندارموی ایران را به عهده داشت به عمل آمد. او از اعتماد و اطمینان شاه برخوردار بود اما درست به همین دلیل، ورود او به تهران، حتی به صورت ظاهر پسند یک مسافرت به دور دنیا، سوءظن مصدق را برانگیخت. گرچه او شاه را در خلوت ملاقات کرد و آنچه را لازم بود به او گفت، ولی شاه هنوز مردد بود. شوارتسکف بعد به روزولت گزارش داد که تنها چاره آن است که روزولت خود با شاه ملاقات کند، ملاقاتی که در برنامه اولیه ما گنجانیده نشده بود.

روزولت تا آن موقع با زاهدی و «برادران» و نیز عوامل خود تماس برقرار کرده بود. «برادران» یا کمک یک واسطه مورد اطمینان شاه توانستند ترتیبی دهند تا روزولت مخفیانه چند بار با شاه ملاقات کند. رفته رفته تشویش و ترس شاه برطرف شد. گام تعیین کننده زمانی برداشته شد که روزولت توانست پشتیبانی دولت های امریکا و انگلیس را که از طریق دو رمز مشخص رادیویی قرار بود اعلام شود به شاه ابلاغ کند: رمز اول در یک سخنرانی پرزیدنت آیزنهاور و دیگری در برنامه فارسی بی بی سی - شاه در اوایل ماه اوت این رمزها را از رادیو شنید.

تا هفته دوم ماه اوت وقایع در سرایشی یک بحران پیش می رفت. مشکل می توانستیم باور کنیم که مصدق قبل از شاه به اقدامی قاطع دست نخواهد زد. تاریخ فراندوم انحلال مجلس را مصدق برای روز ۱۰ اوت تعیین کرده بود. جانشین کاشانی در مقام ریاست مجلس نیز به نوبه خود استعفا داده گروه بیشتری از نمایندگان در مجلس تحصن گزیدند. طبیعتاً فراندوم کاملاً به نفع

مصدق تمام شد. همان روز، وی کمیسیون مشترک از نمایندگان ایران و شوروی را مأمور رسیدگی و حل مسائل موجود بین دو کشور ساخت. حزب توده فعالیت های ضد شاه را شدت داد. بعدها در مرکز حزب مقداری تمبر پست پیدا شد که روی آن ها «جمهوری ایران» چاپ شده بود.

روزولت شب ۸ تا ۹ اوت برای آخرین مرتبه با شاه ملاقات کرد. قرار بود صبح روز بعد شاه به سوی یکی از کاخهایش در کنار دریای خزر حرکت کند. وی عامل جدیدی را نیز وارد طرح کرد: اگر وقایع طبق برنامه پیش نرود او از ایران فرار خواهد کرد تا «وضع خود را بهتر در معرض افکار عمومی قرار دهد»، او باور داشت که این عمل مردم ایران را به طور قاطعی تکان داده مجبور خواهد ساخت بین او و مصدق یکی را انتخاب کنند. این یک حساب زیرکانه از آب درآمد، فقط افسوس که هیچ یک از ما در خارج از ایران چیزی از پیش راجع به این موضوع نمی دانستیم.

قبل از ترک تهران به طرف شمال، شاه قرار بود فرمانها را توشیح کند تا بعد به وسیله فرمانده گارد سلطنتی به مصدق و زاهدی ابلاغ شود. اما در این زمان برنامه به هم خورد و وقایع جور دیگری پیش رفت. بقیه داستان را من از قول روزولت بازگو می کنم^{۱۰}. بخت - هم خوب و هم بد - سهم عمده ای در این ماجرا داشت ولی مهارت و عزم روزولت در خنثی کردن بدشانسی و

بهره‌گیری از خوش‌شانسی عامل تعیین‌کننده بود. به دلیل تأخیری که علت آن معلوم نشد فرمانها قبل از حرکت شاه به شمال برای توشیح به دست وی نرسید. يك فرستاده ویژه با هواپیما به دنبال او اعزام شد و فرمانهای توشیح شده فقط دیروقت شب ۱۲ اوت به تهران رسید. روز بعد پنج‌شنبه و آخر هفته بود. حتی توطئه‌گران تعطیلات آخر هفته اسلامی را رعایت می‌کردند، بنابراین تا شنبه شب دیگر کاری میسر نبود. در این میان مصدق از توطئه اطلاع یافته بود. وقتی فرمانده گارد سلطنتی برای ارائه فرمان شاه به خانه مصدق رفت، گرچه توانست فرمان را ابلاغ کند اما بلافاصله به دستور رئیس ستاد ارتش بازداشت شد. بنابراین او نتوانست فرمان دوم را به زاهدی ابلاغ کند و زاهدی شتابزده پنهان شد.

همه‌چیز از دست رفته به نظر می‌رسید. شاه با ملکه ثریا و چند نفر از درباریان وفادارش از کشور گریخت. پس از توقف کوتاهی در بغداد، آنها بالاخره به رم رفتند. در هر دو پایتخت سفرای ایران از استقبال فروگذار کردند. در تهران، پلیس مصدق جستجوی گسترده‌ای را برای پیدا کردن زاهدی که عملاً به وسیله سفارت امریکا پنهان شده بود آغاز کرد. پاداش بزرگی برای دستگیری وی تعیین شد. حزب توده برای اعلام جمهوری هیاو می‌کرد. مردم مجسمه‌های شاه را به زیر کشیده بودند و عکس‌هایش را پاره می‌کردند. دوستان شناخته شده وی، از آن جمله ارنست پرون، معلم سابق وی، دستگیر شدند.

مدت دو روز تهران در حال هرج و مرج بود. دنیای

خارج نمی‌توانست از آنچه می‌گذشت سر در بیاورد چون که در آن زمان مخبرین زیادی از کشورهای غربی در ایران حضور داشتند. ولسی يك سرمقاله یاس‌آور در روزنامه ۱۷ اوت تایمز لندن عملاً ایران را از دست رفته قلمداد می‌کرد. در آن زمان من در توکیو بودم و اخبار مختصری که به دستم می‌رسید مرا بی‌نهایت افسرده می‌ساخت. در سفارت‌تومان فقط به من گفتند که چرچیل از فرط عصبانیت «جوش آورده است».

روز ۱۸ اوت از ژاپن به کره پرواز کردم. جنگ کره پایان گرفته بود دولت کره جنوبی در سنول مستقر شده بود ولی سفارت بریتانیا هنوز در بنادر جنوبی پوزان^{۱۱} قرار داشت. زمانی پوزان و حوالی آن تنها قسمت باقی مانده از خاک کره در دست نیروهای سازمان ملل بود. شهری که هیچ‌وقت شهریتی نداشت، در آن زمان پوزان به شهری متروکه مبدل شده بود. من در هتل محقری که تفاوت چندانی با کلبه‌های یونان نداشت اقامت گزیدم.

بیشتر ساعات روز را با سفیر بریتانیا می‌گذراندم ولی محل اقامت او چندان بهتر از مال من نبود. وی يك رادیوی قابل حمل داشت که به زحمت بی‌بی‌سی را می‌گرفت. علاقه عمده او در مسابقه کریکت بین انگلستان و استرالیا که در اووال^{۱۲} صورت می‌گرفت خلاصه می‌شد. ما انگلیسی‌ها در حال بردن کاپ «اشز»^{۱۳} بعد از بیست سال بودیم، بنابراین اخبار مربوط به این موضوع طبیعتاً کارهای دیپلماتیک را تحت‌الشعاع خود قرار

11- Fosan

12- Oval

13- Ashes

می‌داد. ولی گاه به گاه به من اجازه می‌داد به اخبار دیگر نیز گوش دهم. تنها خبری که انتظار داشتم بشنوم این بود که مصدق مشغول تاخت و تاز علیه طرفداران شاه است، ولی کم‌کم علائم ضعیفی از امواج ناتوان رادیو به من هشدار می‌داد که چیزی کاملاً متفاوت در شرف وقوع است.

چگونه روزولت ورق را برگرداند به تفصیل در کتاب خودش شرح داده شده است. او ترتیبی داده بود تا عکس فرمانهای شاه به دست خبرنگاران جراید برسد. او توسط «برادران» ما و «برادران» خودش از میان نیروهای مسلح و نیز از بین جمعیت شهری همیشه آماده به بلوا برای شاه پشتیبانانی فراهم آورد. آنان با نتیجه هیجان‌آوری روز ۱۹ اوت به عمل پرداختند. یک شاهد عینی بعد شرح داد: «یک دسته عجیب و غریب به طرف قلب تهران در حرکت بود در حالی که ارتش به حال آماده باش پایتخت تا آرام را حفظ می‌کرد. ورزشکاران کباده‌کش، هالتریست‌های میله به دست و کشتی‌گیرانی که عضله می‌گرفتند در میان جمعیت بودند. به تدریج که عده تماشاچیان زیادتر می‌شد، این گروه شگفت‌انگیز هم‌آهنگ شروع به دادن شعار به نفع شاه کردند. جمعیت دنبال آوای آنها را گرفت و در همان‌جا، پس از لحظه‌ای تردید، توازن روان‌شناسی عمومی علیه مصدق چرخید.»^{۱۴} احتمالاً برای اولین بار، روش کمونیستی برپا کردن تظاهرات خود انگیخته با موفقیت علیه آنان به کار گرفته می‌شد.

نتیجه معلوم داشت که هر دو تشکیلات ما کارشان

را خوب انجام داده بودند. ولی همه چیز مثل آب خوردن آسان نبود. طرفداران مصدق، منجمله قسمتی از نیروهای مسلح، در کنار او ایستادند. در اطراف «خانه سفید» که به صورت قلعه‌ای درآمده بود زد و خورد شدیدی درگرفت. تانک‌ها وارد عملیات شدند و نبردی که ۹ ساعت به‌درازا کشید به بهاء جان بیش از سیصد نفر انجامید. پشتیبانان مصدق بالاخره مغلوب شدند. مصدق فرار کرد ولی دو روز بعد، در حالی که مثل همیشه پیژاما به تن داشت، دستگیر شد.

زاهدی از مخفی‌گاه بیرون آمد تا زمام امور را به دست گیرد؛ او به شاه تلگراف زد که فوراً به کشور مراجعت کند. کاشانی و رئیس ایل بختیاری (که ملکه ثریا به آن تعلق داشت) تیریکات خود را تلگراف کردند. در رم گویا شاه گفته بوده است: «من می‌دانستم! من می‌دانستم! مردم مرا دوست دارند!» روز ۲۳ اوت او دوباره در تهران بود و طی یک پیام رادیویی خطاب به ملتش از آنها دعوت کرد برای درمان زخم‌ها بر گرد او متحد شوند. ارزش سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در بورس لندن به شدت بالا رفت.

روز ۲۱ اوت، مطمئن از اینکه همه چیز به خوبی برگزار شده به توکیو مراجعت کردم. روز جمعه‌ای بود و سفیر انگلیس از من دعوت کرده بود آخر هفته را در ویلای وی کنار دریاچه «چوزنجی»^{۱۵} با وی بگذرانم. سر راه، از کیوتو، پایتخت قدیمی، دیدن کردیم. سه روز را در کشور خیال‌انگیز و غرق در زیبایی‌های ژاپن گذراندم، سر حال از نوعی احساس موفقیت.

ساحل دریاچه چوزنجی یکی از مسحورکننده‌ترین نماهای جهان است: يك نقاشی آبرنگ ژاپونی که زنده شده باشد. با تماشای کوهها و آبشارها که از ابرهای مه‌آلود فرو می‌ریختند و با دیدن قایق‌های کوچک پراکنده روی دریاچه فهمیدم چرا نقاشی‌های شرقی از بالا به پائین ترسیم می‌شوند و نه افقی. روز یکشنبه صبح با يك سنفونی موزارت از رادیوی سفیر بیدار شدم. همان روز به يك محصل ژاپنی برخورد کردم که در جنگل آهسته برای خودش ویلن تمرین می‌کرد. همه چیز در آنجا با وضع چهار روز قبل در پوزان فرق داشت. همین طور در ایران: وضع تغییر کرده بود و اگر شاه از خود عقل و شکیبائی نشان می‌داد آینده می‌توانست امیدبخش باشد.

در مراجعت به انگلستان، چند روزی در بیروت نزد جورج سفیرس ماندم. آخر هفته خوشی را در منزل کوهستانی کوچک او گذرانیدیم. قبرس در ذهن ما کاملاً حضور داشت - مانند همیشه: چه در سال ۱۹۵۴ که سفیرس با اسقف عالی داماس کینوس^{۱۶} به لندن آمده بود چه وقتی بعدها به عنوان سفیر به لندن مراجعت کرد. برحسب اتفاق، زلزله آن سال در جزایر ایونی ارتعاشاتی نیز در قبرس ایجاد کرده بود. که به نظر جورج این اتفاق از نظر زمین‌شناسی نیز رابطه‌ای را روشن می‌کرد. ولی معنی آن چه بود؟ که قبرس مانند جزایر ایونی باید به یونان تعلق گیرد؟ یا جزایر ایونی، مانند قبرس می‌باید دوباره به امپراطوری بریتانیا پیوندند؟ همیشه يك رگ اندوه در خلق و خوی او وجود داشت.

هنگام عزیمت جورج يك جلد کتاب کوچکی را که خودش درباره حماسه قرن هفدهم کرت به نام «اروتو-کریتوس»^{۱۷} نوشته بود به من هدیه کرد، با نوشته‌ای خطاب به من به آدرس «اپو»^{۱۸}. این لغت به معنی «هر کجا»، آدرس معمولی در مقاومت یونان برای پیامهایی بود که می‌بایست چند دست بگردد بدون آنکه فرستنده از مخفیگاه گیرنده پیام اطلاع حاصل کند. جورج سفیرس خوشحال بود که از اصطلاحات زمان جنگ استفاده کند چرا که او به هر حال به زبان توده مردم بیشتر علاقه‌مند بود.

پیش از این نیز کتابی به من داده بود که این عشق او را به زبان یونانی عامیانه نمودار می‌ساخت. کتابی بود تحت عنوان «خاطرات» به قلم «ماکری جیانیس»^{۱۹} قهرمان جنگ استقلال یونان که طی سنین ۳۰ سالگی به طور خودآموز خواندن و نوشتن را آموخته بود تا بتواند خاطراتش را یادداشت کند. در داخل کتاب جورج نوشته بود: «به دوست دانشمندم مانتی - این بی‌سواد، استادم در یونانی». و بدین ترتیب سبکی شکل گرفت که بعدها جایزه نوبل را برای وی کسب کرد، جایزه‌ای که اولین بار به يك یونانی اهدا می‌شد.

بعد از فشارها و خستگی‌های چند ماه گذشته (که بعد از مبارزه سال ۱۹۴۳ در * EAM از نظر سختی نظیر نداشت) می‌توانستم قدری استراحت و شاید برای مصدق تقریباً احساس تأسف کنم. وقتی در تهران بودم، اغلب اتفاق می‌افتاد که شب از خواب پریده و در همان حال

17- Erotokritos

18- Opou.

19- Makrigiannis

* - The National Libration Front (EAM) (جبهه رهایی‌بخش ملی)

نیمه بیدار و مشوش با تفنگک دور منزل را در جستجوی مصدق بگردم. حال تقریباً می‌توانستم او را در ذهن مجسم کنم که چگونه در سلول زندان خود دنبال من می‌گردد. ولی البته او هرگز اسم مرا نشنیده بود، همانطور که شاه هم نشنیده بود.

انسان هرگز نمی‌تواند درباره انقلاب‌ها با اطمینان خاطر اظهار نظر کند. شاید انقلاب‌ها هم، مثل جنگ‌ها، فقط حقیقت‌ثوری تولستوی را به نمایش می‌گذارند که اتفاقات خودشان اتفاق می‌افتند و آنان که خیال می‌کنند که آن اتفاقات را پدید آورده‌اند فقط خودشان را گول می‌زنند. من هرگز مطمئن نبوده‌ام که چه چیز یا چه کسانی شورش دسامبر ۱۹۴۴ آتن را موجب شدند. شاید دلایلی وجود داشته باشد برای آن که انسان زیاد پافشاری نکند که انقلاب اوت ۱۹۵۳ تهران به وسیله گروه انگلیسی و امریکایی طرح‌ریزی و اجرا شد. با این همه من معتقدم که ما این کار را کردیم. شاید ما کاری جز بسیج نیرو-هایی که از پیش وجود داشتند انجام ندادیم، ولی این درست همان چیزی بود که انجام آن ضرورت داشت، و همان کافی بود.

البته بعضی چیزها را ما از قبل برنامه‌ریزی نکرده بودیم. ما فرار شاه از صحنه عملیات را طرح‌ریزی نکرده بودیم. ما خشونت را که به قیمت جان بیش از سیصد نفر تمام شد برنامه‌ریزی نکرده بودیم. ولی در سایر جهات، روند انقلاب کم و بیش همان طوری بود که ما کوشش می‌کردیم به پیش برود. این احتمال همیشه وجود داشت که حتی بدون دخالت ما حوادث درچنین مسیری

قرار گیرد. شاید شاه راساً و بدون اطلاع از حمایت انگلیس و امریکا به اندازه کافی شجاعت به خرج می‌داد که دوباره مصدق را مرخص و زاهدی را به جانشینی وی انتخاب کند. انفجار احساسات عمومی به نفع شاه نیز ممکن بود به طور طبیعی و خودجوش پدید آمده باشد. ولی بدون حضور روزولت و هدایت این اتفاقات من تردید دارم انقلاب می‌توانست پیروز شود. شاه بعدها برداشت خودش از این رویدادها را به رشته تحریر درآورد (یا برایش به رشته تحریر درآوردند) - برداشتی سرپسته که چند نکته حساس را به کلی از قلم انداخته بود. از روزولت اصلاً اسم نبرده و به مسافرت پرنسس اشرف به تهران در هفته آخر ماه ژوئیه اشاره‌ای نمی‌کند. هرچند ذکر می‌کند که زیربنای انقلاب ممکن است پول‌های انگلیس و امریکا بوده باشد، ولی طوری با آن برخورد می‌کند که گوئی نه می‌تواند آن را تأیید و نه تکذیب کند. او مطمئن بود که مردم وفادار ایران با گرفتن الهام از ناسیونالیسم و وطن‌دوستی خاص آن سرزمین علیه مصدق قیام کرده بودند. در این ادعا مختصر حقیقتی وجود داشت.

در رویدادهای بعدی من نقشی نداشتم، ولی دنبال کردن جریانات برایم جالب بود. حزب توده شدیداً سرکوب و خطر شوروی دور شد. پرزیدنت آیزنهاور حسن نیت خود را با اهداء فوری يك ككمك ۴۵ میلیون دلاری به دولت ایران ثابت کرد. مصدق به جرم خیانت محاکمه شد ولی با او چندان سخت رفتار نکردند. روابط دیپلماتیک با بریتانیا در دسامبر ۱۹۵۳ مجدداً

برقرار و مذاکرات راجع به آینده صنعت نفت در سال مسیحی جدید آغاز گردید.

شرکت نفت ایران و انگلیس که از این پس «نفت انگلیس» خوانده شد هرگز وضع منحصر به فرد خود را در ایران باز نیافت، ولی بعضی از ضررهایش را از طریق مشارکت در يك کنسرسیوم بین‌المللی جبران کرد. ظرف مدت دو سال، ایران به پیمان بغداد (سازمان پیمان مرکزی بعدی) پیوست که در تقویت امنیت داخلی، لااقل برای چند سال، مؤثر بود. بدین ترتیب نوسازی ایران در يك رژیم متمایل به غرب آغاز شد و نه در يك رژیم متمایل به شوروی. ولی جواب دادن به این سؤال که آیا مردم ایران سعادت بیشتری زیر دست مصدق و جانشینان وی بدست می‌آورند یا زیر دست يك سلطان مستبد بسیار مشکل است.

سؤال دیگری که پاسخ دادن به آن نیز دشوار است اینست: اگر ما می‌توانستیم نتایج اعمال خود را برای بیست و پنج سال بعد پیش‌بینی کنیم، آیا باز به همان کارها دست می‌زدیم؟ احتمالاً بلی، ولی در آن صورت می‌توانستیم نتایج نامقبول را نیز از پیش دفع کنیم. «عملیات چکمه» را به آسانی می‌توان اولین گام در جهت فاجعه ۱۹۷۹^{۲۱} به شمار آورد، همانطور که عملیات «هارلینگ»^{۲۲} را می‌توان اولین قدم در جهت جنگ داخلی یونان قلمداد کرد. ولی آنچه ما در سال ۱۹۵۳ پیش‌بینی می‌کردیم با آنچه در ایران ۱۹۷۹ اتفاق افتاد فرق داشت. پیش‌بینی ما بیشتر به آنچه در افغانستان بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۰ اتفاق افتاد شباهت داشت:

۲۱- منظور نویسنده البته انقلاب ۱۳۵۷ است. (م)

سرنگونی يك سلطنت ضعیف به وسیله نیروهای ملی، بعد پیش‌افتادن کمونیستهای محلی از ملی‌ها و بالاخره خرد شدن کمونیست‌های محلی زیر دست و پای ارتش سرخ.

چیزی را که ما پیش‌بینی نمی‌کردیم این بود که شاه قدرت تازه‌ای بدست آورده آن را این چنین بوالهوسانه و مستبدانه به‌کار گیرد؛ و نیز پیش‌بینی نمی‌کردیم که وزارت امور خارجه انگلیس و دولت ایالات متحده آمریکا در نگاه داشتن شاه در يك مسیر معقول این چنین عاجزانه ناکام شوند. در آن زمان، ما فقط خرسند بودیم خطری را که متوجه منافع بریتانیا بود دفع کنیم. ایدن که دوره نقاهت را بر روی يك کشتی در دریای اژه می‌گذرانید وقتی خبر سقوط مصدق را شنید در خاطرات خود این طور ثبت کرد: «آن شب را با مسرت خوابیدم».^{۲۳}

اواخر سال ۱۹۵۳ بنا به دعوت صاحبان یونانی کشتی «المپیا» در اولین سفرش، دوباره از ایالات متحده آمریکا دیدن کردم. این بار همسرم داوینا با من بود. در طول سفر کتاب «اما»^{۲۴} را می‌خواندیم چرا که در انتظار به دنیا آمدن دخترمان بودیم. او را بعداً «اما» نامیدیم به این امید که روزی کتابی به‌عنوان «جین» به قلم «اما وودهاوس» نوشته شود.

چند روزی در واشنگتن بودیم و به دیدن الن دالس رفتیم. «دفعه آخری که اینجا بودی...» الن دالس یادآور شد «واقعا گل کاشتی.» این «گل» از جهات متفاوتی کاملاً منحصر به فرد بود. تا آنجا که من اطلاع دارم،

۲۳- سر آنتونی ایدن - «دور کامل» (لندن ۱۹۶۰) صفحه ۲۱۴

۲۴- Emma نوشته Jane Austin

عملیات «چکمه» اولین عملیاتی بود که امریکائی‌ها با موفقیت به انجام می‌رساندند، و احتمالاً آخرین عملیاتی از این نوع بود که انگلستان در آن شرکت داشت. و نیز تنها عملیاتی بود که انگلیس و امریکا مشترکاً در آن شرکت جستند.

يك سال بعد من و همسر من داوینا برای روز هشتادمین سال تولد چرچیل نزد آنان مهمان بودیم، روزی فراموش نشدنی از چندین جهت. مثلاً این یکی از آخرین دفعاتی بود که کسی غیر از نزدیکان چرچیل توانست تصویر معروف چرچیل را که «گراهام ساترلند»^{۲۵} نقاشی کرده بود ببیند، زیرا بعداً آنرا عمداً از بین بردند. وقتی من و داوینا مشغول کنجکاوی در گوشه و کنار مقر نخست‌وزیر (شماره ۱۰ داوونینگ استریت) بودیم، تصادفاً به این نقاشی که به‌طور معکوس در آشکاف‌خده، نیمه پنهان، پشت جاروها قرار داشت برخوردیم.

خاطره دیگری کمتر جدی بود. درحالی که داوینا مشغول گنج‌آیدن چند تکه از شیرینی روز تولد چرچیل در کیف دستی‌اش بود تا برای بچه‌ها به منزل ببرد، يك دوست بدون اسم (ولی نه ناشناس) ماچرا را دید و داستان را (بی‌شک در مقابل مبلغی رضایتبخش) به‌شایعه‌نویس روزنامه ایونینگ استاندارد^{۲۶} فروخت. فرصت مهم دیگری نیز پیش آمد تا با ایدن و مک‌میلان^{۲۷} هردو صحبت کنم. ایدن هنوز وزیر خارجه و مک‌میلان اخیراً به وزارت دفاع منصوب شده بود. روز بعد من شرح گفتگوهایمان را قبل از آن که از خاطر من پرود یادداشت

کردم. پاراگرافهای زیر، با مختصر ویرایش، درست همان مطالبی است که روز دوم دسامبر ۱۹۵۴ نوشته شده است.

مک‌میلان به من گفت: «مطمئنم جنگی گرم در پیش نداریم. خطر آن است که جنگ سرد را ببازیم. آن چه من سعی دارم انجام دهم پیدا کردن راهی برای همکاری و هوشیاری بیشتر همه است - کابینه، وزارت خارجه، فرمانده‌های نیروهای سه‌گانه نظامی، مسئولین اطلاعاتی، شماها و غیره. ولی این کار را نمی‌توان به وسیله يك هیئت انجام داد؛ يك فرد باید در رأس آن قرار گیرد. در حقیقت چیزی که لازم داریم يك وزیر جنگ سرد است. البته من نگرانی وزیر خارجه را طبیعتاً نسبت به این موضوع درك می‌کنم، و کسی چه می‌داند؟ شاید من هم روزی وزیر خارجه شوم و گرفتار همین حساسیت‌ها.»

من از مک‌میلان پرسیدم: «آیا درباره این مطلب یا انتونی صحبت کرده‌اید؟» و درست وقتی این کلمات را بر زبان می‌آوردم متوجه شدم وزیر خارجه دو قدم آن طرفتر، در حالی که به دیوار تکیه داده، با همسر من داوینا مشغول صحبت است. او به طرف من نگاه می‌کرد و همین که چشمش به چشم من افتاد احساس کردم سوال مرا شنیده است. مک‌میلان در جواب گفت: «بله، البته» و هر دو به آنان پیوستیم. ایدن و داوینا معلوم بود راجع به ایران صحبت می‌کردند چون ایدن بدون مقدمه خطاب به من گفت: «در سال ۱۹۵۲ تصمیم ما درست بود، مگر نه؟» من هاج و واج به او نگاه کردم تا این که او ادامه داد: «منظورم این است که تصمیم ما درست بود که قبل از کشیدن امریکائی‌ها توی این ماجرا دست به اقدامی

25- Graham Sutherland

26- Evening Standard.

27- Macmillan

نزنیم؟» و قبل از آن که من فرصت جواب داشته باشم به مک میلان رو کرده گفتم: «داستان از این قرار است: در سال ۱۹۵۲ که «مانتی»^{۲۸} از تهران مراجعت کرد طرحی با خودش آورده بود برای براندازی مصدق و من گفتم نه، ما این کار را نمی‌توانیم بدون امریکائی‌ها انجام دهیم. و من فکر می‌کنم «مانتی» یک قدری ناراحت و سرخورده شد. «داوینا با غیظ گفت: «یک قدری؟!» و ایدن ادامه داد: «خب، البته، ولی بدون امریکائی‌ها غیرممکن بود...» «داوینا حرف‌ها را قطع کرد: «و «مانتی» امریکائی‌ها را متقاعد کرد که آن طرح عملی است.»

«بله» ایدن جواب داد «... ولی در سال ۱۹۵۲ این امر غیرممکن بود چون امریکائی‌ها برای پذیرفتن آن آمادگی لازم را نداشتند.»

من تأیید کردم که این مطلب حقیقت داشت و اضافه نمودم که بیدل اسمیت در نوامبر ۱۹۵۲ به من گفته بود «شاید شما بتوانید مصدق را بیرون بیاورید ولی هرگز نخواهید توانست آدم خودتان را به جای او سرکار نگاه دارید.» ایدن از این داستان خیلی مسرور شد چرا که نقطه نظر او را ثابت می‌کرد. ولی از ادامه گفتگو در باره تغییر جو سیاسی که منجر به موفقیت نهایی عملیات گردید سرباز زد - یقیناً به خاطر آن که در آن زمان خودش به کلی از جریانات دور بود. او مکالمه را متوجه مشکلات کارکردن با امریکائی‌ها ساخت و با این کلمات خاتمه داد: «و ببینید الان هندوچین را به چه روزی انداخته‌اند!» سپس با داوینا از ما جدا شد و مرا با مک میلان که آشکارا این گفتگوی مربوط به ایران را با دقت و توجه

دنبال کرده بود تنها گذاشت. او گفت: «قبلاً شایعات مبهمی در این باره شنیده بودم:»، ولی راجع به واقعیات قضیه از من چیزی نپرسید. او بیشتر به امکانات آینده می‌اندیشید: «البته آنچه لازم داریم اینست که یک نفر سرپرستی همه این نوع مسائل را به عهده بگیرد اما چه کسی؟ من هنوز راه‌حلی نمی‌بینم، ولی من فقط سه چهار هفته است که در پی این موضوع بوده‌ام. مطمئنم راه حلی باید وجود داشته باشد. مساله یکی است، چه انسان بخواهد خانه بسازد چه هرکار دیگر، اگر بخواهید کار انجام بگیرد یک نفر باید مسئول باشد و بگذارید که او همه چیز را جمع و جور کند. با کمیته‌بازی نمی‌شود کار انجام داد...» و بدین ترتیب یادداشت‌های آن زمان خاتمه می‌پذیرد.

درسی که از این گفتگو آموختم این بود که امریکائی‌ها می‌توانستند اهرمی نیرومند در سیاست انگلیس به شمار آیند. من فقط یک بار دیگر سعی کردم از این اهرم استفاده کنم و موفق نشدم. در سال ۱۹۴۵ راجع به قبرس نگرانی شدیدی احساس می‌کردم. خشونت هنوز آغاز نشده بود چون مبارزات EOKA (نهضت همبستگی قبرس به یونان) تا یک سال بعد شروع نمی‌شد. ولی من مطمئن بودم (همان‌طور که در سال ۱۹۴۵ اطمینان داشتم) که تنها راه حصول صلح دائمی دادن امتیاز به یونانی‌ها و قبول ادعای همبستگی بین قبرس و یونان است. از طرف دیگر، دولت انگلیس هنوز فکر می‌کرد می‌تواند جزیره قبرس را برای همیشه به صورت یک مستعمره حفظ کند.

هارولد مک‌میلن به ما توصیه می‌کرد ترکها را

دستگاه اداری او پیبوندیم. جواب دادم فقط به شرطی می‌توانم چنین کنم که هدف سیاستش واقعیت بخشیدن به همبستگی قبرس و یونان باشد، که البته این شرط برای او قابل قبول نبود.

يك سال بعد، وقتی قانون اساسی پیشنهاد شده توسط لرد رادکلیف^{۳۱} منتشر شد، جورج سفریس که در آن زمان سفیر یونان در لندن بود، برای کسب نظر به دیدن من آمد. الکوپالیس^{۳۲} وزیر مختار سفارت، نیز همراه او بود. این شخص دوست قدیمی من بود که زمانی به خاطر فرار از یونان اشغال شده توسط دشمن (آن هم در حالی که گراوات فارغ‌التحصیل‌های دبیرستان ایتن^{۳۳} را به‌گردن داشته) شهرتی به‌دست آورده بود.

من نظرم را به‌آنان گفتم که دولت یونان باید حتماً پیشنهادهای رادکلیف را بپذیرد چرا که این پیشنهادهای ناگزیر رفته‌رفته به پیوستن قبرس به یونان منتهی خواهد شد. (من بعد با رادکلیف مشورت کردم و او با نظر من موافق بود، اما البته او نمی‌توانست علناً چنین چیزی بگوید). سفریس گفت: «شاید، اما در این اثنا ما باید قانون اساسی‌ای داشته باشیم که قابل اجرا باشد». من جواب دادم «برعکس» و افزودم «آن‌چه شما لازم دارید يك قانون اساسی است که قابل اجرا نباشد و هرچه زودتر شکست آن آشکار شود شما زودتر به وحدت قبرس و یونان دست می‌یابید». سفریس لبخندی غم‌انگیز زد و ساکت نشست، اما پالیس افزود: «مانتی، تو تنت زیادی به تن یونانی‌ها خورده است.» با این همه، من معتقدم توصیه آن دو نفر

تحریک کنیم تا سروصدای یونانی‌ها را خنثی کنند. من یادداشتی در مخالفت با این تاکتیک نوشتم. از رئیس دفتر ویژه نخست‌وزیر نیز تقاضای ملاقات کردم تا با چرچیل راجع به این موضوع صحبت کنم، اما او حتی از ارائه تقاضای من به نخست‌وزیر (یقیناً به دلیل آن که آن را نوعی گستاخی می‌پنداشت) خودداری ورزید. و من فکر کردم درست نیست برای دیدن او به‌طور خصوصی از روابط خانوادگی استفاده کنم.

بعد اسپيرو واسکوراس^{۲۹} اوائل سال ۱۹۵۴ به لندن آمد و دقیقاً همان نگرانی‌هایی را که من خود داشتم با من در میان گذاشت. وی اظهار داشت که در حکومت آیزنهاور نفوذی ندارد چون که همیشه از حزب دمکرات حمایت کرده است. به‌ذهن من گذشت شاید من بتوانم از طریق الن دالس کاری انجام دهم. به کمک چند تن از مسئولین ارشد «سیا» در لندن پیامی برای او فرستادم مبنی بر اینکه از طریق برادرش با رئیس‌جمهور تماس گرفته از وی بخواهد به چرچیل توصیه کند که مسأله قبرس را براساس پیوستن قبرس به یونان فیصله دهد. چند هفته بعد جواب رسید که رئیس‌جمهور از مداخله اکراه دارد. به نظر رئیس‌جمهور او به اندازه کافی ابتکارهای جدیدی به چرچیل ارائه داشته بود، هرچند من نتوانستم بفهمم این پیشنهادهای چه بوده‌اند.

فرصت‌های از دست‌رفته در قبرس خاطر مرا کماکان آزار می‌داد. وقتی در سال ۱۹۵۵، سر جان هاردینگ^{۳۰} به حکمرانی جزیره منصوب شد، از من خواست تا به

31- Lord Radcliffe

32- Aleko Pallis

33- Eton

29- Spyro Skouras

30- Sir John Harding

به دولتشان این بود که پیشنهاد رادکلیف را بپذیرند. اما اگر هم چنین بود، توصیه آنان رد شد و قبرس به راه خود به طرف قاجعه ادامه داد.

این بحران در امور مربوط به قبرس با نزول نهائی نفوذ انگلیس در شرق مدیترانه همزمان بود. در همین دوران بین سیاست آمریکا و انگلیس جدائی زیان باری اتفاق افتاده بود، که بخشی از آن به خصومت شخصی بین ایدن و جان فاستردالس ارتباط داشت. این خصومت قبلاً در کنفرانس ژنو سال ۱۹۵۴ مربوط به کره و ویتنام آغاز و طی بحران سوئز سال ۱۹۵۶ شدت یافت. پیشنهادهای رادکلیف راجع به قبرس چند هفته بعد از حمله انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها به مصر منتشر شد. و از آنجا که قسمتی از نیروهای ما در قبرس مستقر بودند، هنوز همه در انگلیس می‌پنداشتند که از آن جزیره نمی‌توان چشم پوشید. امریکائیها طبیعتاً خود را از تمامی ماجرا کنار کشیدند.

در عین حال «سیا»، شاید سرمست موفقیت عملیات ایران، تمایل روزافزونی برای دنبال کردن راهی مستقل ابراز می‌داشت. یکی از مثال‌های اولیه این نوع عملیات که موجب بدنامی سیا شد، مداخله نظامی نیکاراگوا در سال ۱۹۵۴ در گواتمالا است - مداخله‌ای که در واشنگتن آنرا مردم «جنگ وایزور» می‌خواندند. نمونه‌های دیگری مربوط به مدت‌ها قبل از قاجعه ویتنام نیز وجود دارد. در روزنامه‌های امریکائی رفته رفته مقالاتی درباره فتوحات «سیا» به چاپ رسید که هدف آن یقیناً گرفتن بودجه بیشتر از کنگره آمریکا بود.

بنابراین وقتی در اوت ۱۹۵۴ یک هواپیمای

امریکائی بر فراز چین هدف گلوله قرار گرفت هیچ‌جای تعجب نبود که سرنشینان امریکائی هواپیما را به عنوان جاسوس بازداشت کردند.

این‌که «سیا» مدعی تمامی مسئولیت براندازی مصدق شد جزئی از همین روال سیاسی اخیرالذکر بود. این ادعا وزارت خارجه انگلیس را به هیچ وجه ناراحت نمی‌کرد، چون مسئولین نمی‌خواستند کسی حتی اشاره‌ای بکند که این طرح از آنها الهام گرفته بوده است. بدین ترتیب راه ما و «سیا» به جدائی از هم منتهی شد.

ما هنوز در چند زمینه نه‌چندان چشمگیر با هم کار می‌کردیم: مثلاً مجله Encounter را به عنوان وسیله تبلیغاتی، مشترکاً پایه‌ریزی و نیز بودجه‌اش را تأمین کردیم. ولی «سیا» بیشتر و بیشتر درگیر مسائل پرستیژ و قدرت شد و نیز با کسب اعتماد به نفس بیشتر دیگر نیاز چندانی به تخصص‌های ما نداشت. در برابر کمونیسم نیز آنها ما را به اندازه کافی سرسخت نمی‌دانستند، و این در دوران مکارتیسم^{۲۴} گناه بزرگی به شمار میرفت. بنابراین روابط ما رفته رفته به سردی گرائید.

من از فقدان این ارتباط با آمریکا احساس دل‌تنگی می‌کردم و هیچ‌امیدی برای احیاء دوباره آن نمی‌دیدم. غلام ناامیدکننده دیگری نیز وجود داشت. موفقیت عملیات «چکمه» موجب حسن استقبال از من در وزارت خارجه که نشد هیچ، بلکه برعکس. مأمورین حرفه‌ای وزارت خارجه مایل نیستند آماتورها در سیاست خارجی مداخله کنند و البته باید اذعان کرد که حق هم

با آنها است. بنا بر این آشکارا زمان آن رسیده بود که در جستجوی کار دیگری باشم.

ولی ایران کاملاً از افق ذهن من ناپدید نشد. بیش از یک بار من از تهران مجدداً دیدار کردم: آخرین بار در سال ۱۹۷۳، سر راه استرالیا به عنوان رئیس یک گروه پارلمانی. جنگ اکتبر بین مصر و اسرائیل تازه شروع شده بود ولی بحران نفت ناشی از جنگ هنوز پدید نیامده بود. روز بعد از ورودم سفیر انگلیس: پیتزر رامزباتم^{۳۵} مرا به ناهار دعوت کرد. من ایشان را آخرین مرتبه در سال ۱۹۵۱ به عنوان یک کارمند دون پایه جزء اطرافیان ریچارد استوکس دیده بودم.

میهمانی ناهار، با حضور تعدادی مدعو ایرانی، بسیار دلچسب بود. در کمال تعجب من (و سایرین) آقای سفیر مرا به عنوان شخصی که نقش مهمی در تاریخ کشورشان داشته است به مدعوین معرفی کرد. من هرگز فکر نمی‌کردم او چیزی درباره این موضوع بداند. خوشبختانه، شروع گفتگوهای عمومی بین مدعوین مرا از لزوم توضیح درباره منظور ایشان معاف داشت.

آخرین بازتاب مسأله ایران چند سال بعد از نظرم گذشت. در تاریخ ۷ مه ۱۹۷۷ لرد گرین هیل^{۳۶} وزیر خارجه سابق، نامه‌ای در روزنامه تایمز نوشت راجع به آرشیوهای دولتی و چگونگی حفظ آن. ضمن مطالب دیگر او نوشت: «در وزارت خارجه و اداره کشورهای مشترك المنافع يك پرونده جامع درباره

ماجرای مصدق وجود دارد.» خبر مربوط به این اسناد برای من جالب بود چون که هیچ وقت کسی از من تقاضا نکرده بود مطلبی برای تکمیل این پرونده ارائه کنم؛ و حتی از وجود چنین پرونده‌ای قبلاً اطلاع نداشتم. من این پرونده را یقیناً هرگز نخواهم دید، همان طور که اسناد محرمانه مربوط به ده سال قبل از آن (یعنی هنگام اقامت در یونان) را هرگز نخواهم دید.

www.adabestanekave.com

35- Peter Ramsbotham

36- Lord Greenhill

ضمائم

[www,adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

آخرین دفاع مصدق (در رد صداحیت دادگاه نظامی)

طی آخرین دفاع خود و به منظور هدایت نسل جوان، می‌خواهم از روی يك حقیقتی پرده برگیرم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که يك نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند. برای شخص من خوب روشن است چرا این‌طور شده. ولی می‌خواهم که قاطبه ملت ایران بخصوص افراد طبقه جوان که چشم و چراغ مملکت و مایه امید کشورند نیز علت این سختگیری و شدت عمل را بدانند، از راهی که برای طرف نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌ام منحرف نشوند، از مشکلاتی که در پیش دارند هیچ‌وقت نهراسند و از راه حق و حقیقت باز نمانند.

به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند. ولی من خود می‌دانم که يك گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم تمایلات خارجیان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام؛ و در تمام مدت زمامداری خود از لحاظ سیاست داخلی و خارجی فقط يك هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اراده ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت نکند. پس از پنجاه سال مطالبه و تجربه به این نتیجه رسیدم که جز تأمین آزادی و استقلال کامل ممکن نیست که ملت ایران بر مشکلات و موانع پیشماری که در راه سعادت و عظمت خود دارد غلبه کند؛ و برای نیل به این منظور تا

آنجا که توانستم گوشیدم.

راست است که می‌خواستند سرنوشت من و خانواده‌ام را درس عبرت دیگران کنند. ولی من مطمئنم که نهضت ملی ایران خاموش نشدنی است و هرگز فراموش نمی‌شود؛ و سرنوشت افراد در مقابل حیات و استقلال ملل بی‌ارج و بی‌ارزش است. تنها آرزویم این است که ملت ایران عظمت و اهمیت نهضت خود را بخوبی درک کند و به هیچ صورت از تعقیب راه پرافتخاری که رفته است دست نکشد.

امیدوارم که تمام طبقات و آحاد افراد از پیر و جوان، پیرو هر مسلک و مذهب و دین، در هر شغل و مقام این معنی را بخوبی درک کنند که بیش از یک قرن سیاستهای مغرب و سبک‌خارجی در مقدرات وطن عزیز ما تأثیر خارق‌العاده داشت و تمام جریان سیاسی و اقتصادی مملکت را تحت تأثیر می‌گرفت؛ مخصوصاً نفوذ سیاسی و اقتصادی امپراطوری انگلیس و حکمرانی آشکار و پنهان شرکت سابق نفت جنوب که در مدت نیم قرن امکان تجدید حیات و فعالیت شرافتمندانه را از ما سلب کرده بود. مقتضیات سیاسی دنیا و عشق و علاقه‌ای که عموم طبقات و افراد مملکت به مبارزه با این سرطان مهلک و طرد این سیاست استعماری داشتند، به‌من و دوستانم فرصت داد تا با استمداد از همت بلند و اراده محکم هموطنان در قطع نفوذ این سیاست مغرب قیام کنیم و بساط حکمرانی این پایگاه استعماری را برچینیم.

خدای را شکر که به‌مدد ارواح طیبه اولیای اسلام و پشتیبانی و فداکاری قاطبه ملت ایران به‌انجام این مقصود بزرگ توفیق یافتیم و برای همیشه گریبان خود را از چنگال این دشمن مهیب و محیل خلاص کردیم. گزاف نیست اگر بگویم که جنبش مردانه ملت ایران پایه استعمار را در سراسر خاورمیانه متزلزل کرده است و مردم این مملکت را درانظار جهانیان حیثیت و آبرو بخشیده‌است. خلوص عقیده و ایمان خدمتگزاران ملت و مظلومیت و حقانیت این مملکت مراجع بین‌المللی، یعنی شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه، را برآن داشت که نهضت مقدس ملت ایران و قانون ملی شدن صنعت نفت و برچیده شدن بساط بفرمانگران اجنبی را از خوزستان به رسمیت بشناسند و در این دعوا ما را ذی‌حقی بدانند.

با اینکه از رفتاری که امروز با من و همکارانم می‌شود از لحاظ

طرز تصور و تلقی مردم جهان نسبت به رشد ملت ایران نگرانم، و با اینکه این طرز رفتار به‌جهانیان نشان می‌دهد که میزان قدرت و نیروی سیاستهای خارجی در این مملکت متأسفانه بیش از آن است که تصور می‌شد، با این حال اطمینان دارم که هیچ قدرتی نمی‌تواند دامنه نهضت و جنبش مقدس ملی ایران را محدود کند.

مردم این مملکت می‌دانند که وضع من در بسیاری از جهات با وضع مارشال پتن فرانسوی بی‌شباهت نیست، من هم سالخورده و به وطن خود خدمتی کرده‌ام. من هم مثل او در آخر عمر به‌روی کرسی اتهام نشست‌ام و شاید مثل او هم محکوم شوم. ولی همه نمی‌دانند که بین او و من يك فرق و تفاوت بین آشکار است. پتن به‌جرم همکاری با دشمن فرانسو به‌دست ملت فرانسو محاکمه شد و من به‌گناه مبارزه با دشمن ایران و به‌دست عمال بیگانگان. [با حالت گریه] این به‌واسطه بدبختی مملکت ماست که معلول تأثیر نفوذ بیگانگان است. من هرچه کرده‌ام از نظر ایمان و عقیده‌ای بود که به‌آزادی و استقلال مملکت داشته‌ام؛ و حکم محکومیتی که در این دادگاه صادر شود، تاج افتخاری است که بر تارک سر قرار می‌دهم.

رئیس: آقای دکتر مصدق، اینکه مربوط به‌صلاحیت نیست. اگر اظهاری دارید در مورد صلاحیت بفرمایید.

دکتر مصدق: بسیار خوب، تمام شد. آقا، این مربوط به‌صلاحیت است. بنده که دیگر اینجا نمی‌آیم مگر اینکه به‌زور مرا بیاورند؛ دستبند بزنند بیاورند.

رئیس [خطاب به سرتیپ آزموده]: تیمسار، اگر بیاناتی دارید بفرمایید.^۱

www.adabestanekave.com

۱- مأخذ: «مصدق در محکمه نظامی» به‌کوشش جلیل بزرگمهر، تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۳، کتاب اول، جلد ۱، صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷.

ضمیمه شماره ۲

آخرین دفاع مصدق در دادگاه نظامی

دکتر مصدق: دو سطر دیگر مانده. می‌خواهی اجازه بده، می‌خواهی اجازه نده. بنده دیگر عرضی ندارم. اجازه مرخصی بفرمایید پرورم. رئیس: به آقایان دکتر مصدق و سررتیب ریاحی اخطار می‌شود هر بیانی دارند به عنوان آخرین دفاع ایراد نمایند.

دکتر مصدق: برطبق ماده ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر ارتش متهم می‌تواند آنچه را که برای مدافعه مفید می‌داند در هر موقع اظهار کند. اگر این ماده مربوط به قانون دادرسی ارتش هست، پس منوط کردن دفاع متهم فقط به وقایع روزهای آخر مرداد روی چه مدرک و از روی چه نظر است؟ چه شد که در موقع ایراد به عدم صلاحیت به من اجازه دادید که نسبت به روزهای غیر از آخر مرداد هم مطالبی عرض بکنم ولی در ماهیت هر وقت خواسته‌ام مطالبی برای تئوریز ذهن دادگاه اظهار کنم اجازه داده نشده و مجبور شده‌ام یک عده از اوراق یادداشت خود را کنار بگذارم؟ در صورتی که دادگاه هر قدر بیشتر از متهم و از مطلعین تحقیقات کند بهتر مطلب روشن می‌شود.

در نظر دارند که وقتی جناب آقای مهندس رضوی نایب‌رئیس مجلس سابق شورای ملی در این دادگاه اظهار نمود که «ما در زندگانی سیاسی خودمان فقط یک جنایت کرده‌ایم و آن این بود که با شرکت غاصب سابق نفت جنوب مرد و مردانه مبارزه کرده‌ایم.» آن مرد بلافاصله گفت امروز هم از تحریک دست بر نمی‌داریم. من در مقام دفاع از مهندس رضوی نیستم، چون به عنوان مطلع نباید در دادگاه توقف کند و باید برود و در انتظار مکافات کارهای خود باشد. اکنون عرض می‌کنم به من که نخست‌وزیر این مملکت بودم و می‌خواهید تکلیفم را معلوم کنید، آیا اجازه می‌دهید آخرین دفاع خود را بکنم؟ دفاع من بیش از یک ساعت طول نخواهد کشید. برای دادگاهی که بیش از یکصد ساعت وقت صرف نموده، یک ساعت تضییع وقت چیزی نیست. چنانچه اجازه فرمایید، از خود دفاع می‌کنم و دفاع من مربوط به روزهای آخر مرداد نخواهد بود.

اعمال يك نخست‌وزیر اعمال سیاسی بوده و محاکمه او هم يك محاکمه سیاسی است که باید نظریات خود را به طور آزاد اظهار نماید و از حقی که قانون داده محروم نشود و دیگر بیگناهی به واسطه اینکه نتواند از خود دفاع کند گناهکار نشود. چنانچه ریاست محترم دادگاه اجازه نفرمایند که آخرین دفاع خود را آزاد بکنم، بر حکمی که از دادگاه صادر شود گذشته از اینکه دادگاه صلاحیت ندارد، آن حکم در دنیا بی‌ارزش است. اکنون لازم است عرض کنم که این محاکمه را هر کس تشکیل داده برخلاف مصالح شاهنشاه و برخلاف مصالح مملکت است. برخلاف مصالح شاهنشاه برای اینکه مطالبی در این دادگاه گفته شد که اگر گفته نمی‌شد بهتر بود. چنانچه مقصود خارج شدن من از کار و آمدن دولت فعلی روی کسار بود، مقصود به عمل آمده بود و محاکمه ضرورت نداشت. برخلاف مصالح مملکت است برای اینکه در هر کجا افسران در راه آزادی و استقلال کشور خود جهاد می‌کنند و در این راه مقدس جان می‌سپارند، اکنون خادمین وطن در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم می‌شوند و از بین می‌روند. تنها کسی که از این محاکمه استفاده می‌کند دکتر محمد مصدق است و پس. این هم‌خواست خداست. چه از این خوبتر که من در راه ایران عزیز زجر بکشم، و چه از این بالاتر که من در دنیا مظلوم معرفی شوم و چه افتخاری [دکتر مصدق جملات خود را با گریه و تأثر شدید بیان می‌کرد] از این بالاتر که با رای این دادگاه از بین بروم؟ سیدالشهدا علیه‌السلام فرموده: «وقتی انسان برای مرگ آفریده شده، با شمشیر به مرگ برسد ارزنده‌تر است.»

اکنون به مقام ریاست دادگاه [همچنان با گریه] عرض می‌کنم که اگر اجازه می‌دهید که من يك مطلب خود را عرض کنم - البته مربوط به آن زمان نیست - باید بگویم که چرا این وضع پیش آمده است. اجازه می‌دهید، عرض می‌کنم، يك ساعت هم بیشتر وقت دادگاه را تضییع نمی‌کنم. اجازه هم نمی‌دهید، من از خود دفاعی نکرده‌ام. دادگاه هم هر رأیی می‌دهد صادر کند و تکلیف مرا معلوم کند. [دکتر مصدق تا آخرین کلمه سخنش می‌گریست. در پایان، اشک خود را با دستمال خشک کرد و در برابر ریاست دادگاه ساکت نشست.]

رئیس: محدودیتی دادگاه برای شما روا نداشته است چنانچه

تذکر داده از تکرار مطالب و حکایات خارج از موضوع خودداری نمایند. یقیناً خوب توجه نموده‌اید که این دادگاه برای دادرسی عملیات نخست‌وزیر وقت تشکیل نشده است. دادگاه کاملاً رعایت مقررات و قانون را نموده و باز خواهد نمود. اینک می‌توانید به آزادی آخرین دفاع خود را آنچه مربوط به رد کیفر خواست است تا هر زمان که وقت لازم داشته باشید به عمل بیاورید. به هیچ وجه ممانعتی نشده و نخواهد شد. لازم است راجع به موضوعی که درباره آقای سپندس رضوی اظهار داشتید متذکر شوم دادگاه ایشان را به عنوان مطلع خواسته بود تا آن اندازه که جهت روشن شدن ذهن دادگاه لازم بوده شنیده و پیش از آن لازم نبوده. اکنون به آخرین دفاع خود پردازید.

دکتر مصدق: بنده آدم بیسوادی هستم. درست متوجه نیستم راجع به کیفر خواست چه باید عرض بکنم و چه بگویم که من دستخط اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را به چه دلیل اجرا نکرده‌ام. البته این یک سابقه تاریخی دارد که آن تاریخ را باید عرض کنم. بنده چیزی نمی‌گویم که کسی نشنیده باشد. عرض کردم چیزی که دادرسان محترم نشنیده‌اند. نمی‌گویم و یک ساعت هم بیشتر وقت نمی‌خواهم. برای اینکه در وسط کار هم جلوگیری کنید و باز بعد اجازه بدهید صحبت کنم مانعی ندارد. [خنده حضار].

رئیس: چنانچه تذکر داده شد، به آخرین دفاع پردازید و یقین است آنچه خارج از موضوع باشد تأثیری در کار دادرسی شما نخواهد داشت. و نیز چنانچه مطالبی برخلاف مصالح کشور و قانون اساسی و دیانت اسلام گفته شود، جلوگیری خواهد شد.

دکتر مصدق: ملتزم هستم چنین کاری نکنم آقا من کی خلاف قانون اساسی و مذهب حرف زده‌ام؟

[در این وقت که دکتر مصدق قصد داشت لایحه آخرین دفاعش را بخواند، منشی دادگاه گفت: «این را که می‌خوانید لایحه است؟» دکتر مصدق جواب داد: «نه لایحه نیست؛ شبه لایحه است و شما لطفاً یادداشت فرمایید.»]

در دوره دیکتاتوری احتیاج به توسعه اختیارات شاه نبود، چون در آن رژیم هیچ‌کس قادر نبود حرفی بزند و سخنی اظهار نماید؛ چنانچه احتیاج به وضع قانون بود در

مجلس شورای ملی بدون تأخیر می‌گذشت. ولی بعد از سقوط دیکتاتوری، اقتداری که پادشاه داشت تدریجاً از بین می‌رفت. در دوره سیزدهم تقنینیه چونکه تمام نمایندگان آن از انتخاب شدگان دوره دیکتاتوری [بودند] و متفقین هم تازه وارد این مملکت شده بودند، حسن اطاعت در آنها بیشتر محسوس بود. ولی در دوره چهاردهم تقنینیه که انتخابات طهران نسبتاً آزاد بود این حسن اطاعت در مجلس کمتر دیده می‌شد و امور بر طبق نظریات بعضی اشخاص نمی‌گذشت و آنها که از قدرت پادشاه استقبال می‌کردند راضی نمی‌شدند که از قدرتش چیزی کاسته شود و برای تقویت پادشاه بعضی راه‌حل‌هایی در نظر گرفتند:

۱. اول - اینکه مجلس سنا که از اعیان و اشراف مملکت تشکیل می‌شود و نصف نمایندگان آن را هم پادشاه معین می‌کند و از اول مشروطیت هیچ‌گاه تشکیل نشده بود به وجود آید تا هرگاه مجلس شورای ملی تصمیمی اتخاذ نمود که موافق با سیاست آن اشخاص نبود مجلس سنا بتواند آن را جبران کند.

دوم - چنین صلاح دانستند که یک مجلس مؤسسانی هم تشکیل شود و در اصل چهل و هشتم قانون اساسی تجدیدنظر کند و به پادشاه حق بدهد [که] هر وقت خواست یک یا هر دو مجلسین را منحل کند و دلیل انحلال هم در فرمان انتخابات مجلس بعد ذکر شود. و این یک تهدیدی باشد که اگر پادشاه به انجام کاری اشاره نمود، نمایندگان تمرد نکنند و بدانند که تمرد آنها سبب خواهد شد که پادشاه مجلس را منحل کند و تمام زحماتی که برای استفاده از یک دوره نمایندگی متحمل شده‌اند از بین خواهد رفت.

سوم - مجلس مؤسسان فقط به تجدیدنظر در اصل چهل و هشتم قناعت ننمود و اجازه داد که بلافاصله بعد از افتتاح دوره شانزدهم تقنینیه مجلس شانزدهم با مجلس سنا یک مجلس مؤسسان سومی تشکیل دهند و در بعضی از اصول قانون اساسی تجدیدنظر کنند و یک اصل دیگری هم به

قانون اساسی بیفزایند که برطبق آن پادشاه با هر قانونی که از مجلسین بگذرد و موافقت نکند از حق وتو استفاده نماید یعنی آن قانون را توشیح نکنند و نتیجه این بشود که آن قانون بلااثر شود. که چندروز قبل از افتتاح مجلس شانزدهم که من به نمایندگی در آن مجلس از طرف اهالی طهران منتخب شده بودم به پیشگاه ملوکانه تشریف حاصل کرده و درخواست نمودم که در تشکیل مجلس مؤسسان سوم چندی تأخیر فرمایند و به مورد اجابت رسید و پس از چند روز که از افتتاح دوره شانزدهم گذشت خواستند مجلس مؤسسان را دعوت کنند، چون مدتی که در ظرف آن می‌بایست تشکیل شود منقضی شده بود مؤسسان تشکیل نشد. و یکی از روزها که شرفیات شدم فرمودند تو می‌دانستی و این کار را کردی. در صورتی که من به هیچ وجه اصل چهل و هشتم جدید را مطالعه نکرده بودم. و هرچه بود این کار به نفع مملکت گذشت.

در اواسط دوره شانزدهم تقنینیه ماده واحده راجع به ملی شدن نفت از مجلس گذشت. پس از آن مجلس شورای ملی کمیسیون نفت را که مرکب از هجده نفر نمایندگان آن دوره بود مأمور کرد که مواد اجرائیه ماده واحده را نیز تهیه و تقدیم مجلس کنند. اشخاص مخالف با ملی شدن صنعت نفت می‌خواستند قبل از اینکه ۹ ماده اجرائیه به تصویب مجلس برسد، دولت آقای حسین علاه استعفا دهد و شخص معهودی را روی کار بیاورند که تمام کارهای راجع به ملی شدن نفت را از بین ببرد و خنثی کند. اینجانب به محض اطلاع از این تصمیم، ۹ ماده را از تصویب کمیسیون نفت گذرانیدم ولی قبل از اینکه در مجلس تصویب شود دولت علاه استعفا داد و نظر اعلیحضرت این بود که شخص معهود دولت را تشکیل دهد و مخصوصاً همان ساعتی که مجلس رأی تمایل می‌داد شخص معهود در پیشگاه همایونی بود برای اینکه وکلا در رأی تمایل تکلیف خود را بدانند. ولی مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر دو به من رأی دادند و آن کار نشد و من دولت را

تشکیل ندادم تا ۹ ماده پیشنهادی کمیسیون نفت از تصویب مجلس گذشت.

بعضی اشخاص می‌خواستند که دولت اینجانب هرچه زودتر سقوط کند و چنین تصور می‌کردند که به دو جهت عمر دولت اینجانب زیاد نخواهد بود:

اول - اینکه بدون عواید نفت دولت نمی‌تواند مدت زیادی دوام کند.

دوم - دولت ایران مجبور خواهد شد که مراجع بین‌المللی حاضر شود و جواب بدهد. به محض اینکه در آن مراجع شکست خورد قهراً افکار عامه ایران یا او مخالف می‌شوند و بالنتیجه از بین می‌رود. و این کار شد و نتیجه معکوس داد. در شورای امتیث دولت ایران غالب شد و در دیوان بین‌المللی دادگستری هم طرف را محکوم نمود. و چون بعضی اشخاص دیدند اگر به دولت مجال داده شود تدریجاً وضعیت اقتصادی ایران ملوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد، همچنان که قرونی مملکت بدون عواید نفت خود را اداره می‌کرد.

اینجانب نمی‌خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی‌کند بلکه می‌خواهم این را عرض کنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود، یعنی مملکت را یا عواید نفت معامله نکنیم. معروف است که شخصی خواست غلام سیاهی را بخرد. به او گفت قیمت تو چند است؟ غلام گفت هزار دینار. خریدار داد و او را خرید. پس از آن گفت العبد و مافی یده کان لمولاه. برای ما چه فایده‌ای متصور است از اینکه از عواید نفت چیزی به ما برسد و آن را هم نتوانیم به میل و اراده خود مصرف نماییم؟ من به کرات گفته‌ام که يك خانه خراب که مالك بتواند از حق مالکیت خود استفاده کند به از قصوری است که در آن سکنی کنند ولی نتوانند در خانه دخل و تصرفی بنمایند.

بعضی اشخاص چنین تصور می‌کرده‌اند که اگر ما خود را از عواید نفت مستغنی کنیم دول دیگر هم برای رسیدن به آزادی و استقلال به ما تاسی می‌کنند، و در نتیجه آنها از عواید نفت و از دخالت در امور آن دول محروم می‌شوند. در مورد ایران سه چیز مد نظر بود:

(۱) از نظر اقتصادی - اگر دولت ایران می‌توانست به نهضت ملی خود ادامه دهد، سایر کشورهای نفت‌خیز هم تدریجاً از آن درس می‌گرفتند، و این کار برای دولی که از نفت آنها استفاده می‌کنند ضرر داشت و آنها مجبور بودند که قضیه را با ما حل کنند.

(۲) از طریق سوق‌الجیشی - عقیده من این بود که ما عملاً جزو بلوک غربی هستیم ولی رسماً نیاشیم بهتر است. از نظر وضعیت جغرافیایی مصلحت ایران در این است که بیطرفی خود را حفظ کند چونکه قبل از وقوع یک جنگ احتمالی بلوک غربی نمی‌تواند با ایران هیچگونه کمک افراد نظامی بکند. چنانچه جنگی روی داد و خواستند بیطرفی ایران را نقض کنند، آن وقت به ما کمک کنند. در این صورت چه قبل از وقوع جنگ ما جزو بلوک غربی باشیم چه بعد از اعلان جنگ هر دو مساوی است. اگر حمله‌ای به ما نشد بیطرفی ایران هم در صلاح خود اوست و هم در صلاح بلوک شرق و غرب هر دو. و بعد از جنگ هم هر یک از دو بلوک که فاتح شوند می‌خواهند دنیا را تحت تسلط خود قرار دهند و به آزادی و استقلال هیچ‌یک از ملل وقعی نمی‌نهند و برای آن احترامی قایل نمی‌شوند. بلوک شرق و غرب به منافع و مصلحت ملل کوچک توجهی ندارند و تا در ممالک ضعیف افرادی برای ادامه جنگ یافت شود دست از جنگ بر نمی‌دارند تا به مقصود خود برسند یعنی یا فاتح شوند و یا قطعاً شکست بخورند. خلاصه اینکه اگر جنگی در گرفت هر یک از دو بلوک که فاتح شوند دول کوچک را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند و فقط فایده‌ای که از بیطرفی هاید ما می‌شود حفظ نفوس و جلوگیری از عواقب وخیمی است که در هر جا جنگ

روی داده آنجا با خاک زیر و زبر شده است.

(۳) تجدید روابط بعد از انعقاد قراردادی که بشود حقوق و وظایف دولتین را معلوم کند یعنی اصولی برای روابط آتی دولتین تدوین شود که طرفین آن اصول را رعایت کنند و تمام اختلافات ناشیه از ملی شدن صنعت نفت و تأدیة ضمانت به کلی حل شود. نتیجه تجدید روابط بدون انعقاد قرارداد این است که دولت انگلیس تدریجاً همان وضعیت سابق را به وسیله دولت‌هایی که خود روی کار می‌آورد در ایران برقرار کند.

پس تمام اینها ایجاب می‌کرد که دولت اینجانب سقوط کند و چون از طریق مجلس این کار عملی نبود قضیه نهم اسفند پیش آمد ولی نتیجه نداد. در مجلس شورای ملی هم بین نمایندگان موافق دولت اختلاف افتاد و ممکن بود در آتیة نزدیکی بعضی از نمایندگان موافق نیز از موافقت با دولت عدول کنند. مجلس از بین رفت. پس یگانه علاج این بود که دستخطی صادر و به طوری که همه می‌دانند ابلاغ شود.

اکنون باز در مقام آخرین دفاع برمی‌آیم و عرض می‌کنم که برطبق سوابق عدیده، هیچ نخست‌وزیری با حضور مجلس بدون استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار نشده و یک ساعت بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که دستخط شاهنشاه ابلاغ شد بنا بر هر یک از دو قول یعنی موافقین و مخالفین با رفراندوم، مجلس شورای ملی وجود داشته است و اینجانب چه از نظر قانون، چه از نظر صلاح مملکت نخواستم که دست از کار بکشم و می‌خواستم قضیه نفت را که بسیاری تشنه حل آن بودند شرافتمندانه حل کنم و به فرض اینکه نمی‌خواستند قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت اینجانب منعقد کنند و وضعیات اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت مملکت بتواند روی پای خود بایستد و آزادی و استقلال که برای هر فرد یا مملکت یک قضیه حیاتی است از بین نرود.

راجع به اینکه موارد دیگر مذکوره در کیفرخواست منطبق با ماده ۳۱۷ نیست مشروحاً به عرض دادگاه رسید است به این معنا که هیچ یک از عملیات اینجانب به منظور یکی از سه موضوع مندرج در ماده ۳۱۷ نبوده است.

آری تنها گناه من و گناه بزرگت و بسیار بزرگت من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی درافکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را در توردم. من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضيیقات از ملت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می‌دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است درآتیه در سراسر خاورمیانه در سده گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند.

روز نهم اسفند سال قبل طنابی را که برای انداختن به گردن من آورده بودند همه دیدند. آن روز هم اگر موفق می‌شدند می‌گفتند مردان مسلمان وطن پرست شاهدوست سزای یک مره خائنی را کف دستش گذاشتند.

من می‌خواهم از افتخاری که نصیب آن مرد شده یعنی توانسته است متهم لجوج و عنود ردیف یک را که برای اولین بار از روی لجاج و خیره‌سری به جنگ با استعمار برخوایسته روی گرسی جرم و جنایت نشانیده استفاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود ملت رشید ایران را از حقایق این نبرد وحشت‌انگیز مطلع سازم و مژده بدهم:

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تو نمیرد این ورق

حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در

برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیونها

ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده‌اند هیچ تاسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هرکس چند صباحی دیر و یا زود به پایان می‌رسد. ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است. آن مرد گفت که من و اقدامات دولتم سبب شد که آبروی ایران و ایرانیان در انظار خارجیان ریخته شود و لایه الان که من و همکاران و همکاران مرا به نام مجرم و جانی و خائن می‌نامند و روی گرسی اتهام می‌تشانند آبروی ریخته شده باز می‌گردد. آن مرد باید بداند که اقداماتش برای بازگشت حیثیت از دست رفته در انظار جهانیان کافی نیست و باید صبر کند تا پس از افتتاح مجدد سفارت و کنسولگری‌هایی که بسته شده و پس از استقرار مجدد کمپانی سابق نفت جنوب به همان لباس یا به لباس یک کمپانی بین‌المللی آنوقت ادعا کند که لکه ننگ ملی‌شدن صنعت نفت و ملی‌شدن شیلات و ... از دامان او و حامیانش زده شده است. چون از مقدمات کار و طرز تعقیب و جریان دادرسی معلوم است که در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم به کار برده‌ام خاموش خواهند کرد و دیگر جز این لحظه نمی‌توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم. از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می‌کنم و تاکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا یار و مددکار آنها خواهد بود.

رئیس: تمام شد؟

دکتر مصلقی: بله، بله؛ تمام شد.^۲

ضمیمه شماره ۳

کوشش کودتاجیان برای گناهکار جلوه دادن مصدق از طریق «عفو» وی و جواب دندان شکن مصدق به این توطئه

رئیس قبل از خاتمه جلسه که به شور می‌رود لازم می‌دانند
مرقومه‌ای که از وزارت دربار امروز رسیده است به عرض برسد:
[نامه وزارت دربار بشرح زیر قرائت گردید]

شماره ۶۵۹۲

مورخه ۲۹ آذر ماه ۱۳۳۲

ریاست دادگاه نظامی

به فرموده اعلیحضرت همایون شاهنشاه، به پاس خدمات
آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر
ملی شدن صنعت نفت که خواسته عموم ملت ایران است و
مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه بوده و می‌باشد، آنچه
نسبت به معظمله گذشته است صرف نظر فرموده‌اند.

وزیر دربار - حسین علاء

رئیس دادگاه پس از قرائت مرقومه وزارت دربار گفت:
البته اعلیحضرت همایونی از حق خصوصی خود صرف نظر فرموده‌اند.
در این موقع دکتر مصدق درحالی‌که از جای خود بلند شده بود
خطاب به ریاست دادگاه اظهار داشت:

من نه خیانتی به شاه کرده‌ام و نه خیانتی به مملکت. من نه
احتیاج به صرف نظر نمودن شاهنشاه دارم و نه احتیاج به عفو. آنچه
عدالت حکم می‌کند باید طبق آن یا در نظر گرفتن خدا و وجدان خود
رای دهید.^۳

۳- همان کتاب، کتاب اول، جلد ۲ صفحه ۸-۷۸۲.

ضمیمه شماره ۴

حکم «محکومیت» کودتاجیان در مورد مصدق و سرتیپ ریاحی

متن رای دادگاه

دادگاه نظامی عادی وقایع ۲۸ - ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ منعقد در
باشگاه افسران لشکر ۲ زرهی به ریاست سرلشکر نصرالله مقبلی و
کارمندی دادستان نامبرده در پایین:

(۱) سرتیپ حمید شیروانی

(۲) سرتیپ محمود افشارپور

(۳) سرتیپ تیمور بختیار

(۴) سرتیپ محمدعلی خزاعی

(۵) سرتیپ علی اصغر پیشروی

و دادستان سرتیپ حسین آزموده برای دو نفر متهمین نامبرده زیر:

(۱) غیرنظامی دکتر محمد، فرزند مرحوم هدایت، شهرت مصدق،
دارای شناسنامه ۲۰۹۷، صادره تهران، بدون شنل، سن در حدود هفتاد
سال، ساکن تهران خیابان کاخ خانه شماره ۱۰۹، معیل، با سواد،
مسلمان، تبعه ایران، بدون پیشینه کیفری، بازداشت از تاریخ ۲۹
مردادماه ۱۳۳۲:

(۲) سرتیپ تقی، فرزند صادق، شهرت ریاحی، دارای شناسنامه
شماره ۳۰۹۹۸، شغل افسر ارتش، سن در حدود چهل و چهار سال،
ساکن تهران خیابان فروردین، معیل، با سواد، مسلمان، تبعه ایران،
بدون پیشینه کیفری، بازداشت از تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲.

نامبردگان بالا پس از رستاخیز ملی ۳۲/۵/۲۸ به اتهام سوء-
قصدی که منظور از آن بهم زدن اساس حکومت توتیپ وراثت تخت و
تاج و تحریض مردم به مسلح شدن بر ضد وراثت سلطنت تحت پیگرد
درآمده و پس از صدور قرار بازداشت آنها از طرف بازپرس و رسیدگی
به موضوع در دادگاه (از لحاظ اعتراض متهمین) و صدور رای دادگاه

دایر به تأیید قرار بازداشت آنها و پس از اجرای بازپرسی و صدور قرار مجرمیت هر يك از آنها، دادستانی ارتش علیه نامبردگان به استناد ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش خواست تنظیم و تقاضای کیفر اعدام نموده و پرونده به شماره ۴۵۴ - ۳۲/۷/۱۱ به ایسن دادگاه ارجاع گردید. پس از وصول و احضار متهمین و تعیین وکلای مدافع آنان نسبت به صلاحیت دادگاه اعتراض شده بود، در تاریخ و سپس جلسه رسمی دادرسی روز یکشنبه ۱۷ آبان ماه ۱۳۳۲ اعلام و در همان تاریخ اولین جلسه دادرسی تشکیل گردید.

پس از اجرای تشریفات قانونی چون از طرف متهمین و وکلای مدافع آنان نسبت به صلاحیت دادگاه اعتراض شده بود، در تاریخ یکشنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۳۲ دادگاه به اعتراض آنها رسیدگی نموده و به شرح زیر قرار صادره که در کتاب اول پرونده مضبوط است دادگاه صلاحیت خود را در رسیدگی به موضوع اتهام صادر و اعلام نموده و بعداً طی جلسات دادرسی دفاعیات متهمین و وکلای مدافع آنان و بیانات و توضیحات دادرسان ارتش در رد دفاعیات مشارالیهام استماع و پس از اصغای آخرین دفاع خود متهمین در تاریخ ۲۸/۹/۳۲ و ۳۰/۹/۳۲ کفایت مذاکرات و ختم جلسات دادرسی در ساعت چهارده و نیم روز ۳۰/۹/۳۲ از طرف ریاست دادگاه اعلام و بلافاصله دادرسان به اطاق مشاوره رفته و پس از شور و بررسی مجدد پرونده و ملاحظه اسناد و مدارك مربوطه با اجرای مدلول ماده ۲۰۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش در ساعت بیست و یک و نیم از شور خارج و به شرح آتی اعلام رأی می‌نماید:

رای دادگاه عادی وقایع ۲۸-۲۵ مردادماه ۱۳۳۲

الف - اعمال ارتكابی متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق که به منظور واژگون ساختن حکومت مشروطه سلطنتی مورد دهنوی دادستان ارتش قرار گرفته به شرح زیر می‌باشد:

(۱) دستور بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) فرمانده گارد شاهنشاهی که حامل فرمان عزل بوده است؛

(۲) توقیف غیرقانونی افرادی از مأمورین رسمی و غیررسمی؛

(۳) خلع سلاح گارد شاهنشاهی حافظ اعلیحضرت همایونی و

کاخهای سلطنتی؛

(۴) سپهر و موم کاخهای سلطنتی و خلع ید نمودن متصدیان و مباشرین و مستحفظین دربار شاهنشاهی از اموال و کاخهای سلطنتی؛
(۵) صدور تلگرافات به سفرای ایران در خارجه دایر به عدم ملاقات و نگرفتن تماس با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی؛
(۶) صدور دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازخانه‌ها؛

(۷) دستور تشکیل میتینگ با وسایل تبلیغاتی دولتی برای اهانت به مقام سلطنت و رژیم مشروطیت و پخش جریسان میتینگ به وسیله رادیو؛

(۸) دستور پایین آوردن و شکستن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی به منظور بی‌وقر ساختن خاندان سلطنتی و بالنتیجه تشویق عناصر اخلاک‌پر به قیام بر علیه سلطنت و رژیم سلطنتی مشروطه ایران؛

(۹) دستور انحلال مجلس شورای ملی؛

(۱۰) دستور تحت نظر قراردادن افراد خاندان سلطنتی به استانهای آذربایجان؛

(۱۱) دستور بازداشت غیرقانونی تیمسار سپید زاهدی نخست‌وزیر منصوب و تعیین جایزه برای دستگیری معظم‌له؛

(۱۲) حذف سرود شاهنشاهی از برنامه رادیو تهران؛

(۱۳) اقدام برای تشکیل شورای سلطنتی از راه رفراندوم.

ب- اعمال ارتكابی متهم ردیف ۲ سرتیپ تقی ریاحی

این متهم نیز مرتکب اعمالی شده که موجب هتك حیثیت مقام سلطنت و رژیم مشروطیت و مؤثر در انجام مقاصد متهم ردیف ۱ و تغییر رژیم بوده که به قرار زیر است:

(۱) بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) که حامل فرمان عزل دکتر محمد مصدق بوده و افسران دیگر بدون مجوز قانونی؛

(۲) اجرای خلع سلاح گارد شاهنشاهی؛

(۳) دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه

سربازان؛

(۲) دستور عدم جلوگیری از تظاهرات حزب متحله تسوده و اخلاکگران پرعلیه شاهنشاه و پایین آوردن مجسمه‌های شاهنشاه فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی.

خلاصه مدافعات متهمین و وکلای مدافع آنها

نظر به اینکه مدافعات متهمین غیرمنظم و متفرق بوده و رعایت ترتیب کیفر خواست نشده و دفاع کلی کرده‌اند، لذا مدافعات آنها قبلاً به‌طور فهرست در برابر اتهامات منتسبه و سپس به‌طور کلی بیان می‌شود.

اولاً، مدافعات متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق از لحاظ فهرست اعمال ارتكایی:

(۱) راجع به دستور بازداشت سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) چنین اظهار می‌دارد: «چون بیمورده و در ساعت ممنوعه با تانک و شصت‌تیر فرمان را به خانه من آورده بود، دستور توقیف او داده شد.»

(۲) درباره توقیف غیرقانونی افرادی از مأمورین رسمی و غیر-رسمی اظهار می‌دارد: «چون هر یک از مقامات انتظامی مستقلاً عمل خود را انجام می‌داده‌اند، اینجانب اطلاعی ندارم. ممکن است از طرف دادستان و یا فرمانداری نظامی بازداشت شده باشند.»

(۳) راجع به خلع سلاح گارد شاهنشاهی مدهی است که چون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در پایتخت تشریف نداشتند و این عده قصد کودتا داشتند، دستور خلع سلاح آنها داده شد.

(۴) راجع به مهر و موم کاخهای سلطنتی و خلع پند نمودن متصدیان و مباشرین و مستعظمین دربار شاهنشاهی از اموال و کاخهای سلطنتی دفاعی ننموده و به سکوت گذرانده است.

(۵) در خصوص تلگرافهای صادره به سفرائی ایران در خارجه راجع به عدم تماس با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، اظهار می‌نماید: «اینجانب اطلاعی ندارم؛ و وزیر خارجه وقت دکتر حسین فاطمی بدون دستور و خودسرانه عمل نموده است.»

(۶) راجع به صدور دستور حذف نام شاهنشاه از دعای صیگاه و شامگاه سربازخانه‌ها، چنین استدلال و دفاع می‌نماید که نام شاه در نام

ایران مستتر است، و همین‌قدر که نام ایران برده شود شامل نام شاه نیز خواهد بود.

(۷) راجع به دستور پایین آوردن و شکستن مجسمه‌های اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر و اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی اعتراف می‌نماید که به دستور او بوده. زیرا اولاً ساختن مجسمه یا موازین شرع اسلام وفق نمی‌دهد، و ثانیاً اخلاکگران همیشه درصدد پایین آوردن مجسمه‌ها و موجب زحمت دولت می‌شدند که دستور داده شد از پایین آوردن آنها جلوگیری ننمایند.

(۸) راجع به دستور میتینگ با وسایل تبلیغاتی دولتی برای اهانت به مقام سلطنت و رژیم مشروطیت و پخش جریان میتینگ به وسیله رادیو اظهار می‌دارد: «میتینگ را اصناف تقاضا نموده بودند و من اجازه دادم. ولی به هیچ وجه به واسطه گرفتاریهای زیاد آن چندروزه و عدم فرصت شنیدن از رادیو و یا خواندن در روزنامه‌ها از جریان و گفتار و سخنرانیهای آن میتینگ اطلاعی ندارم.»

(۹) راجع به دستور انحلال مجلس شورای ملی اظهار می‌دارد: «برطبق اراده ملت به موجب فرماندوم بوده است.»

(۱۰) راجع به دستور تحت نظر قراردادن افراد خاندان سلطنتی به استانهای آذربایجان اظهار می‌دارد: «بدون اطلاع او بوده است.»

(۱۱) راجع به دستور بازداشت غیرقانونی تیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر منصوب و تعیین جایزه برای دستگیری ایشان اظهار می‌دارد: «چون تیمسار نامبرده با سیاست دولت مخالف بودند، دستور بازداشت ایشان داده شد.»

(۱۲) درباره حذف سرود شاهنشاهی از برنامه رادیو تهران به سکوت گذرانده فقط در ضمن دفاعیات متفرقه خود اشاره به تروم سرود شاهنشاهی در سینماها کرده و اظهار داشت چون سینما جای استراحت مردم است، تروم سرود شاهنشاهی موجب مزاحمت مردم و زاید است.

(۱۳) راجع به اقدام برای تشکیل شورای سلطنتی از راه فراتدم چنین دفاع می‌نمایند: «چون عزیمت اعلیحضرت همایونی غیرمنتظره و موجب اشکال برای وضع دولت شده بود، در نظر داشتم قبلاً موضوع را در هیئت دولت مطرح نموده و سپس به وسیله وزیر دربار باتلگراف

یا تلفن یا اعزام نمایندگان مخصوص حضور شاهنشاه نظر ملوکانه را راجع به مراجعت یا تشکیل شورای سلطنتی استفسار نمایم؛ و ضمناً چون ممکن بود اعلیحضرت همایونی یا پاسخی ندهند و یا تکلیفی معین نفرمایند به رفتارندرم بپردازم، ولی این امر جز يك پیش‌بینی نبوده و با وجود اینکه دستور آمادگی به استانها داده شده بود ولی مورد عمل قرار نگرفت.»

لانیاء، مدافعات متهم ردیف ۲ سرتیپ تقی ریاحی

(۱) راجع به بازداشت سرهنگت نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) اظهار می‌دارد: «طبق اعتراف خود آقای دکتر محمد مصدق بنا به دستور ایشان بوده.»

(۲) راجع به اجرای خلع سلاح گارد شاهنشاهی اظهار می‌دارد: «اولاً بنا به دستور آقای دکتر محمد مصدق که خود ایشان معترف هستند بوده، و ثانیاً ایشان در آوردن گلنگدن تفنگها را خلع سلاح نمی‌دانند.»

(۳) راجع بدستور حذف نام شاهنشاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازان اظهار می‌دارد: «بنا به پیشنهاد بعضی از فرماندهان و تصویب آقای دکتر محمد مصدق بوده است.»

(۴) راجع به دستور عدم جلوگیری از تظاهرات حزب منحلۀ توده و اخلاگران برعلیه شاهنشاه و پایین آوردن مجسمه‌های شاهنشاه فقید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مدعی است چون بعضی از قسمتها کسب تکلیف نموده بودند و به استحضار آقای دکتر محمد مصدق رسیده، عین نظر ایشان که مبنی بر عدم جلوگیری بوده است صادر شده است.

مدافعات کلی متهمین و استدلال آنها

(۱) متهم ردیف ۱ مدعی است که اعمال منتسبه به او در موقع تصدی مقام نخست‌وزیری و مربوط به وظایف سمت او بوده است و هنوز خود را نخست‌وزیر قانونی دانسته و می‌داند و این اعمال را از لحاظ تصدی نخست‌وزیری صورت داده و فرمان همایونی را دایر بر عزل خود، دارای تأثیر و نفوذ قانونی نمی‌داند به دلایل زیر:

اولاً، در اصالت فرمان تردید داشته و آن را مجعول می‌دانسته است. لانیاء، به فرض صحت صدور فرمان آن را مؤثر و نافذ در عزل

خود تلقی نمی‌کند. مدعی است اصل ۴۶ متمم قانون اساسی يك اصل تشریفات و صوری است؛ معنی و مفهوم حقیقی ندارد و طبق قانون اساسی پادشاه نمی‌تواند نخست‌وزیر را معزول نماید. تا مجلس رای عدم اعتماد به دولت ندهد و یا رئیس دولت مسعفی نشود، به سمت نخست‌وزیری باقی خواهد ماند.

بعلاوه متهم معتقد است که در مورد او مجلس شورای ملی هم حق عزل و سلب از او را نداشته؛ زیرا به موجب قانون اختیارات برای مدت يك سال مقام نخست‌وزیری وی تثبیت شده است، مگر اینکه بدواً به موجب تصمیم قانونی مجلس شورای ملی اختیارات او سلب گردد و سپس مجلس شورای ملی رای عدم اعتماد به او بدهد. و چون این مقدمات و تشریفات در مورد او صورت نگرفته، لذا مقام نخست‌وزیری و حق قانونگذاری او باقی بوده و اعمال منتسبه به او به فرض صحت در زمان نخست‌وزیری صورت گرفته که این دادگاه صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد.

(۲) متهم مدعی است اعمالی که در سه روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد صورت داده از روی سوءنیت و به منظور هتک حرمت مقام سلطنت و تغییر رژیم نبوده است و نسبت به اعلیحضرت همایونی همیشه وفادار و خدمتگزاری صدیق بوده است.

(۳) به عقیده متهم و وکیل مدافع نامبرده اعمال منتسبه به او از قبیل فرود آوردن و شکستن مجسمه‌ها و صدور تلگراف و ایجاد بی‌تینگی و ایراد خطابه و نشریات منتسبه به ایشان و دادن شعارهای ضد قانون اساسی و مقام سلطنت از ناحیه او صورت نگرفته و بر فرض ارتکاب نیز مستحق کیفر نمی‌باشد.

(۴) متهم مدعی است هیچ‌یک از اعمال منتسبه به منظور اهانت و تخفیف مقام سلطنت مشروطه یا به منظور تغییر رژیم و در هر صورت اعمالی به منظور بهم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت و تاج و تحریر مردم به مسلح شدن برضد قدرت سلطنت صورت نگرفته و بنابراین مشمول ماده ۲۱۷ قانون دادرسی کیفر ارتش نمی‌باشد.

(۵) متهم و وکیل مدافع او عقیده دارند که اعمال منتسبه به فرض صحت به منظور سوء قصد به حیات اعلیحضرت همایونی نبوده و ماده ۲۱۷ فقط ناظر به موردی است که به منظور سوء قصد به حیات اعلیحضرت

شاهنشاه باشد و بنابراین ماده ۳۱۷ در این موارد شامل نمی‌باشد.
 (۶) متهم از ابتساب تیمسار سپهبد زاهدی به نخست‌وزیری خود را بی‌اطلاع می‌دانسته است.

(۷) متهم مدعی است به قرآن مجید سوگند یاد کرده و پشت کلام‌الله را امضا نموده که همواره نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی وفادار بوده و برخلاف قانون اساسی قدم و قلمی برندارد و بنابراین از لحاظ پای‌بندی به سوگند خود ممکن نبوده که اقدامی بر علیه قانون اساسی و شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به عمل آورد.

مدافعات کلی متهم ردیف ۲ سرتیپ تقی ریاحی و استدلال او:

مدافعات وکلای مدافع سرتیپ تقی ریاحی به‌طور کلی حاکی از این است که سرتیپ تقی ریاحی افسری تحصیل‌کرده و واجد مقامات علمی و نظامی و غیر نظامی و اطلاعات فنی بوده و از این جهت شاغل خدمات مؤثری از جمله ریاست اداره تسلیحات ارتش و ریاست پالایشگاه آبادان و معاونت وزارت دفاع ملی بوده. بنابراین نمی‌توان توهم کرده که چنین شخصی مرتکب امر خلافی بر علیه مصالح کشور و رژیم مشروطیت و مقام شامخ سلطنت بشود. خود نیز در دفاعیات خود مدعی است چون بنا به امر و اجازه شاهانه از اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۳۲ مأمور اجرای دستورات دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی وقت بوده و مستقیماً تماسی با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نداشته (که دکتر محمد مصدق نیز مراتب فوق را تأیید می‌نماید)، آنچه دستور صادر نموده بنا به امر دکتر محمد مصدق بوده. و چون در ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد از صدور فرمان عزل بی‌اطلاع بوده و در مقابل اقدامات دکتر محمد مصدق، مبهوت از لحاظ نگرانی که از شخص دکتر محمد مصدق نسبت به موقعیت خود داشته، بکلی مسلوب‌الاراده بوده و فقط حسن اطاعت به امر مافوق نامبرده را وادار به صدور دستورات دکتر محمد مصدق بدون تدقیق و تعمق نموده است. همچنین اظهار می‌دارد چون وجود حیثیت، پوست، گوشت و استخوانش متعلق به شاهنشاه فقید که وسایل تحصیل او را فراهم آورده و به ارتش که او را پروانده خاصه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که همیشه او را در خدمت تشویق و به

امتیازات مفتخر فرموده‌اند می‌باشد. خود را در اثر این اشتباهات اجرای دستورات کورکورانه مانند فرزند گناهکاری در ارتش به‌تصمیم و اراده شاهنشاه معظم که پدر سربان ارتش است تفویض نموده و به‌رتبیبی با کمال گشاده‌رویی و افتخار تسلیم می‌شود.

از مجموع محتویات پرونده و مندرجات کیفر خواست و توضیحات دادستان ارتش در جلسات عدیده دادگاه و تحقیقات از متهمین و توضیحات مشارالیه و وکلای مدافع آنها، مسلم است که در تاریخ ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ حوادث و وقایعی در کشور ایران خاصه در شهرستان تهران به وقوع پیوسته که از لحاظ وضع داخلی و حیثیت خارجی مملکت و سرنوشت ملت ایران و رژیم مشروطیت قابل ملاحظه و دقت بوده است. قسمتی از این حوادث و وقایع در کیفرخواست دادستان ارتش مندرج است که موضوع دادرسی و موجب تشکیل این دادگاه گردیده و به علت اهمیت وقایع و اعمال ارتكابی و وضع فوق‌العاده‌ای که داشته است در نظر هیئت دادرسان دادگاه دارای موقعیت قابل ملاحظه‌ای می‌باشد. دادرسان با تعمق و تدقیق کافی جواب کار را مورد بررسی قرار داده هر یک از هتاوین کیفرخواست و مدافعات متهمین و وکلای مدافع آنها را در ترازوی سنجش حق بر میزان قوانین موضوعه کشور و اصول و مقرراتی که در کشور ایران ضامن عدالت و وسیله حفظ حقوق می‌باشد مورد توجه و دقت قرار دادند.

پایه و اساس حوادث چهار روزه آخر مردادماه ۱۳۳۲ و عملیات متهمین و مبنای این دادرسی فرمان عزل صادره از طرف اعلیحضرت همایونی در مورد دکتر مصدق نخست‌وزیر سابق ایران می‌باشد که ساعت ۱ بامداد بیست و پنجم مردادماه ۳۲ به مشارالیه ابلاغ شده است و متهم ردیف ۱ در مراحل مختلفه دادرسی وصول و ابلاغ آن را توسط سرهنگ نعمت‌الله نصیری (سرتیپ فعلی) اقرار و اعتراف نموده است. متهم سعی دارد که توجه دادگاه را به علل و عوامل فرضی خود که منجر به صدور این فرمان گردید منعطف سازد و سابقه تاریخی قرن اخیر و حوادث کلی کشور ایران را بدان مرتبط نماید. این درخواست متهم که مستلزم توجه دادگاه به یک سلسله سوابق تاریخی غیر مرتبطه با

وظایف قضایی است، موجب انحراف از جریان دادرسی و خارج از حدود صلاحیت دادگاه می‌باشد. زیرا مقام شامخ قضات و مسئولیت شرافتمندانه دادرسان باید از هر پیرایه سیاسی به دور بوده و در تطبیق اعمال با موازین قانونی از حوریم قوانین موجود و صریح دلالت الفاظ و حدود اصول و مواد تجاوز ننمایند.

در این دادرسی اساس رسیدگی و موضوع آن اعمال دو نفر متهم از لحاظ علاقه آنها به موضوع و مقصد خاصی مورد نظر بوده و به هیچ وجه اعمال منتسبه یا سلسله وقایع و اتفاقات عمومی کشور ارتباطی نداشته بلکه وضع فوق‌العاده و غیرمنتظره بوده است. آنچه مورد دعوی دادستان ارتش قرار گرفته اعمال منتسبه به متهمین از ساعت ۱ بامداد روز بیست و پنجم مرداد ۱۳۳۲ می‌باشد که در هیچ وجه و جهتی با روش خدمت و سابقه عمل آنها ارتباط و پیوستگی نداشته و بدین جهت دفاع متهمین از لحاظ ارتباط اعمال آنها با شغل گذشته یا وقایع سابقه این کشور نمی‌تواند مورد توجه و رسیدگی قرار گیرد نه مورد بحث و نظر هیئت دادگاه. فقط کیفرخواست دادستان ارتش است که مربوط به اعمال متهمین در این چند روزه ۲۵ تا ۲۸ مرداد و مدافعات متهمین و وکلای مدافع آنها در حدود کیفرخواست می‌باشد. لذا اساس اتهام و دفاع متهمین از ساعت ابلاغ و وصول فرمان عزل می‌باشد.

متهم ردیف ۱ معترف است که فرمان عزل به او ابلاغ شده، ولی در اصالت فرمان تردید داشته. تردید متهم در اصالت فرمان دفاع مؤثری به نظر نمی‌رسد زیرا با اقرار متهم و مشاهده توشیح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رافع هرگونه تردید بوده است. در هیچ یک از فرامین صادره از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و سلاطین سلف سابقه نداشته که فرمان به خط و قلم پادشاه باشد. به طور عموم متن فرمان از طرف یکی از خدمتگذاران دربار نوشته می‌شده و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ذیل یا صدر یا حواشی و یا متن آن را توشیح می‌فرموده و هیچگاه الزام به توشیح در محل مخصوصی نبوده و سابقه ندارد که محل خاصی در صحیفه فرامین مختص به توشیح باشد. متهم خود نیز طفره از قبول فرمان را مؤثر ندیده به دفاع دیگری توسل جسته که عدم تأثیر و نفوذ فرمان عزل می‌باشد. ولی این دفاع متهم ردیف ۱ دایر بر عدم

تأثیر و عدم نفوذ فرمان عزل مخالف نص صریح اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی است که بدین شرح می‌باشد: «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است.»

دفاع متهم بر اینکه تنظیم این اصل در متمم قانون اساسی کشور رعایت احترام و به لحاظ تشریفات بوده، دور از منطلق و مخالف نظام عقل می‌باشد. و خدای تا کرده اگر چنین بدعتی رواج یابد که اشخاص بتوانند مدلول اصول و قوانین را مورد تردید قرار دهند، وسیله برای تضمین حقوق و تأمین امنیت باقی نخواهد ماند. زیرا اعلام این بدعت بر عدم اعتبار الفاظ و صریح مواد قانون و تفسیرات غیر منطقی از مقررات و مواد موضوعه موجب تزلزل تمام ارکان اجتماع می‌گردد. و مدارا با چنین نظریه‌ای وسیله مفره تمام افراد از رعایت قوانین موضوعه کشور خواهد شد، چه رسد در مورد اصول قوانین اساسی که پایه و مبنای حقوق افراد و ضامن اصول آزادی است. اگر این اصول تا این درجه بی اعتبار و بی وقع تلقی شود، هر صاحب دعوایی و متعرضی خود را در تجاوز به حقوق مردم و هتک صریح و سلب آزادی محق خواهد دانست و شانه خود را از بار قبول نظامات رهایی خواهد داد. و هر خطاکاری مدعی خواهد شد که قوانین و مقررات ساختگی و تشریفاتی بوده و نباید موجب خطا و بزه او گردد.

قضات و اعضای دستگاه عدالت کشور و آثبایی که وجدانشان تکیه‌گاه ثبات کلیه ارکان و وسیله استقرار کلیه شئون اجتماع است، حق ندارند در دلالت الفاظ بومعانی از ادله لغوییه و مفاهیم عرفیه تجاوز نمایند و خیالبافی را معنی و مفهوم عادی و متعارف الفاظ قرار دهند.

عبارت اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی ابهام و اجمالیت ندارد. بر این اصل و اصول دیگر قرینه‌ای بر انحراف دلالت الفاظ بر مفهوم متداول نمی‌باشد و نمی‌توان این الفاظ صریح را به معانی دیگری تفسیر نمود. به صراحت اصل چهل و ششم متمم قانون اساسی عزل و نصب وزیران به موجب فرمان همایون پادشاه است. یعنی شاه در حدود قانون هرکسی را بخواهد به مقام وزارت منصوب بنماید و هرکس را بخواهد از وزارت عزل بنماید. اظهار متهم در ضمن مدافعات که در نظر داشت یا تصویب گزارش هیئت هشت نفری این ماده را تصویب

نماید، کاملاً مؤید این امر است که خود او قبول دارد که معنی و مفهوم صریح این ماده اختیار مطلق پادشاه در عزل و نصب وزیران است. منتها متهم در نظر داشته با تصویب گزارش هیئت هشت نفری این اختیار را سلب یا محدود نماید. و چون تاکنون مجلس مؤسسان که مقام صالح برای تغییر اصول قانون اساسی است تشکیل نشده و این اصل به اعتبار و اصالت خود باقی می‌باشد، علیهذا بدون هیچ قید و شرطی این اصل معتبر است و طبق اصول مسلمة قوانین اساسی کشور فرمان عزل نافذ و متهم ردیف ۱ از تاریخ ابلاغ فرمان از سمت نخست‌وزیری معزول بوده است. همچنین اظهار دیگر متهم براینکه با بودن مجلس فرمان عزل نفوذ و تأثیری نداشته، قابل توجه نمی‌باشد. زیرا عبارت صریح و واضح اصل چهل و ششم به نحو اطلاق بیان شده. و چون طبق قانون اساسی شاه حق عزل و نصب دارد، مجلس هم حق دارد اظهار اعتماد یا عدم اعتماد خود را اعلام دارد که این دو حق هیچ‌یک منافی دیگری نیست.

در قانون اساسی و متمم آن حقوق سلطنت و حقوق مجلسین و حقوق ملت هر یک به نوبه خود تثبیت شده و از هم تفکیک گردیده است. و به همین جهت هر یک در فصلی ممتاز بیان شده که در ضمن اصولی معین تعریف و توضیح شده است. در اینجا یک نکته قابل ملاحظه هم جلب نظر می‌کند که متهم مجلس را گاهی در حال تعطیل و زمانی به وجود و بقای آن اعتراف نموده است. این تناقضات که در هر مورد از مدافعات متهم موجود می‌باشد چون در اصل قضایا مؤثر نیست، از بحث و توجه به آن خودداری می‌شود. ولی وجود همین تناقض دلیل بر اعتراف خود متهم به بطلان دفاعیاتش تلقی می‌گردد.

بیان دیگر متهم مبنی بر داشتن اختیار قانونگذاری به استناد قانون اختیارات پس از ۲۸ مرداد نیز منطبق با هیچ‌یک از مواد و مقررات موضوعه مملکت نمی‌باشد. زیرا واگذاری حق قانونگذاری به موجب اختیار قانونی اگر از لحاظ اصول اساسی هم قابل خدشه و اعتراض نباشد قدر یقین نفوذ آن تا موقعی است که متهم از حیث سمت و عنوان نخست‌وزیر خلع نشده باشد. بنابراین تردیدی نیست که با صدور فرمان عزل و سلب سمت و سقوط از شئون نخست‌وزیری، دیگر اختیاری وجود ندارد. لذا در هر صورت متهم ردیف ۱ از ساعت ۱ پانزده روز

۲۵ مرداد سمتی نداشته تا اعمال او از جهت مقام و شغل او مورد رسیدگی قرار گیرد.

متهمین در روزهای ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مرداد هر یک مرتکب اعمالی شده‌اند که گذشته از دفاع خاصی در مورد هر یک از عملیات به دو عنوان کلی تشبیه گردیده‌اند: نخست هر یک عملی را که به مباشرت افراد دیگر یا متصدیان مربوطه صورت گرفته، خود را از مسئولیت آن اعمال سبب دانسته‌اند. دوم آنکه در مجموع حوادث و وقایع خود را از سوء نیت نیز اقلی کرده‌اند. در مورد اول جریان سریع و مستمر اعمال ارتكابی و قدرت نفوذ و سلطه آنها در تمام شئون انتظامی و اداری کشور و اظهارات همکاران آنها در محضر دادگاه دلیل بر این است که ابتکار عمل به دست آنها بوده. بنابراین مسلم است که از ساعت ۱ صبح روز ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ مهمترین امری که فکر و توجه متهم را مشغول ساخته همانا فرمان عزل بوده است. و با اقرار متهم ردیف ۱ که فرمان را مؤثر در سلب صلاحیت خود ندانسته و حتی آن را بدو از همکاران خود مکتوم داشته و در صدد تجسس علل صدور فرمان و تعیین تکلیف خود و مملکت برآمده و متصدیان و مباشرین امور را از جریان امر مطلع نکرده که وجه عمل خود را در هر مورد برای بی‌اثر ساختن فرمان یا تزلزل مقام صادرکننده فرمان متوجه سازند. لذا کلیه اعمالی که در این چند روز از طرف همکاران متهم ردیف ۱ و یا مباشرین و متصدیان امور یا از طرف مأمورین دولت بر علیه دربار و خاندان سلطنت صورت گرفته، به ابتکار او بوده است. زیرا هیچ‌یک از این عملیات یا مشابه آن از طرف مباشرین امر و مرتکبین در ظرف مدت بیست و هشت ماه گذشته به مرحله عمل نیامده و حتی در مواقعی که دسیسه برای تهییج احساسات طبقاتی از مردم به کار رفته نظایر و امثال این امور مشاهده نشده است.

با آنکه متهم ردیف ۱ مدعی است فرمان عزل را از همکاران و دیگر طبقات مردم و مأمورین مکتوم داشته، ولی در مورد متهم ردیف ۲ در نظر دادگاه اطلاع او بر فرمان عزل مسلم نمی‌باشد. لذا چنانچه متهم ردیف ۱ در موارد عدیده اعمال منتسبه را از قبیل فرود آوردن مجسمه‌ها بدو انکار داشته و بعداً اعتراف نموده، آنچه صورت گرفته با اطلاع و برحسب دستور او بوده است. متهم که با اقرار خود برای

چهار تانک موجوده در سعدآباد چند روز وقت خود را مصروف داشته است و اقداماتی به عمل آورده، ممکن نیست که در تمام امور و وقایع روز که با سرنوشت مردم و رژیم کشور مرتبط بوده است بی‌خبر و بی‌اعتنا باشد.

اما در مورد دفاع دوم که مشترکاً در این زمینه توضیح داده‌اند که ادعای حسن‌نیت و قصد خیرخواهی در هر یک از این اعمال ارتكابی نموده‌اند، قبول آن برای عقل سلیم دشوار و منوط به وجود قراین و امارات صدق می‌باشد. زیرا ظاهراً برای اعمال ارتكابی جز سوءنیت و قصد خصومت و هوس و کشاکش قرینه نمی‌باشد. متهم ردیف ۱ مرتکب اعمالی شده است که موجب هتک حیثیت مقام شامخ سلطنت بوده است و خانواده سلطنتی به قصد واژگون ساختن اساس حکومت و از بین بردن مقام سلطنت.

پایین آوردن مجسمه شاه‌فقید، فرود آوردن مجسمه‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و شکستن آنها، حذف نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه سربازان، خلع سلاح گارد شاهنشاهی و توقیف اموال سلطنتی به وسیله مهر و موم کردن و خلع ید از امانا و متصدیان، اظهارات اهانت‌آمیز در میتینگ و در سرمقاله روزنامه‌های منتسب به دستگاه متهمین و انتشار آنها از رادیوی دولتی که همه این اعمال به منظور تحریک مردم به ضدیت با قدرت سلطنت مشروطه و قیام بر علیه پادشاه کشور بوده است، کاملاً دلیل بر سوء قصد ارتكابی متهم می‌باشد. خصوصاً آنکه توضیح نشده که از این اعمال چگونه و به چه طریق قصد خیرخواهی و خدمت داشته‌اند. زیرا اگر قیام ۲۸ مرداد صورت نگرفته بود، معلوم است دنباله این کارها به کجا منتهی می‌شد که اثر خیرخواهی و خدمت وظیفه‌شناسی متهمین ظاهر شود. اعمال منتسبه‌ای که مورد اعتراف و قبول متهمین در محضر دادگاه قرار گرفته، در عرف قانون و عرف جامعه اعمال خصمانه تلقی می‌شود که هیچ قرینه‌ای بر حسن نیت و خیرخواهی و قصد خدمت در آن محسوس نیست. و چون متهمین نتوانسته‌اند مدارک و اسناد و دلایلی در حسن نیت خود ابراز دارند، لذا دفاع آنها بر عدم سوءنیت در نظر دادگاه پذیرفته نبوده و قابل اعتنا نمی‌باشد.

همچنین در مورد متهم ردیف ۲ سرتیپ تقی ریاحی اعمالی که

صورت داده است این متهم مدعی است در ارتکاب این اعمال اختیاری نداشته و به دستور دکتر محمد مصدق متهم ردیف ۱ مبادرت بدان گردیده و امر او را اجرا نموده است. در حالی که این دفاع او در این مقام مؤثر نیست. زیرا رئیس ستاد ارتش طبق قوانین و آییننامه‌های ارتش در حدود وظایف خود دارای اختیارات صریحی می‌باشد و اعمال او از قبیل حذف نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه و توقیف سرهنگ نصیری (سرتیپ فعلی) و مخایره تلگرافات اهانت‌آمیز نسبت به شاهنشاه در هیچ مورد ملازم با اطاعت امر دکتر محمد مصدق بر فرض بقای صحت او نبوده است. به عبارت روشنتر، در مورد این اعمال متهم نمی‌تواند به دستور نخست‌وزیر قانونی و وزیر دفاع ملی هم استناد نماید. مضافاً به اینکه او امر غیرقانونی مافوق بدون دستور کتبی نه قابل اجرا می‌باشد نه رافع مسئولیت. و در مورد سرتیپ تقی ریاحی نمی‌توان گفت نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی مافوق مستقیم تلقی می‌شود. زیرا آییننامه‌های مربوطه او را در مقام رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران فرمانده، فرمانده کل نیروهای زمینی، دریایی و هوایی کشور قرار داده که مسئول بزرگ ارتشتاران فرمانده می‌باشد و دفاع او به ارتکاب عملی بنا به توصیه و دستور مقام دیگر موجه و قانونی نبوده و عذر مشروع به شمار نمی‌رود.

بنابراین، مسلم است که متهم ردیف ۱ از صبح روز ۲۵ مرداد، چنانکه دادستان در کیفرخواست بیان نموده و خود او نیز جزئیات امور و اعمال منتسبه به خود را تأیید نموده است، مرتکب سوء قصدی شده که منظور از آن تحریک مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت و بهم زدن اساس حکومت بوده است. آنچه در مجموع تحقیقات و استناد موجوده در پرونده معلوم می‌شود این است که متهم ردیف ۱ پس از اطلاع از فرمان عزل به فکر مقابله و مقاومت و سلطه بر امور کشور افتاده است و بدین منظور در صدد قیام و اقدامی برآمده تا طرحی را به وجود آورد که اساس حکومت را بهم زند.

در ظاهر امر چنین به نظر می‌رسد که این دو متهم متظاهر به همکاری بوده‌اند و هر یک می‌خواسته خود را به دیگری متکی سازد. ولی از آثار و اعمال آنها هویدا است که متهم ردیف ۱ نقشه مستقلی داشته و متهم ردیف ۲ سرتیپ تقی ریاحی کورکورانه مرتکب اعمالی

شد که از نقشه و باطن امر اطلاعی نداشته است. برعکس متهم ردیف ۱ عوضاً استحضار از فرمان عزل به سهم خود مرتکب جرم و مصمم شده است. با روش محکم و شدیدی فرمان را بی تأثیر نموده تا یکسره نفوذ شاهنشاه و رژیم سلطنتی مشروطه ایران را پایان دهد. لذا به اعمالی مبادرت ورزیده که قدرت مقام سلطنت را درهم شکسته و هتک حیثیت مقام سلطنت نموده و رژیم سلطنتی موجود را تغییر دهد. به همین جهت صدور فرمان عزل را مکتوم و قدم به قدم و مرحله به مرحله پیش رفته تا به مقصود نزدیک شود.

اعمالی که متهم ردیف ۱ مرتکب شده هر یک مقدمه‌ای برای عمل بعد بوده و طبق برنامه پیش می‌رفته است. نخست سرهنگ نصیری (سرتیپ فعلی) حامل فرمان عزل را توقیف کردند تا صدور و ابلاغ فرمان مکتوم بماند. سپس اعلامیه‌ای مبنی بر اتهام کودتا منتشر می‌سازند تا گارد شاهنشاهی را متجاوز معرفی و بهانه‌ای برای توقیف اطرافیان مقام سلطنت داشته باشند. پس از آن خدمتگزاران به مقام سلطنت از رئیس دفتر و اعضای دربار را بازداشت کردند تا مقام شامخ سلطنت بی‌وقر شده و مردم در قیام مسلحانه علیه خاندان سلطنتی تحریض گردند. پس از آن نوبه به خلع سلاح گارد محافظ شاهنشاهی رسید تا اگر اعلیحضرت همایونی به تهران نزول اجلاس فرمایند بی‌محافظ باشند که مزاحمت رجاه‌ها و دسته‌های مضرر مانعی نداشته باشد. و چون از عزیمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خارج از کشور اطلاع یافتند به سفارتخانه‌های ایران تلگراف کرده‌اند تا شاهنشاه در معاشرت و عمل خود محدود گردد. تلگراف بدین مضمون مخابره شده است: «ملاقات با کسی که بدون اطلاع دولت صبح بعد از کودتای نظامی مواجه با شکست فرار کرده است به هیچ وجه مورد ندارد و هر تفسیری که از سفارت بخواهند جزاین مطلب نخواهد بود.» سپس مقدمات میتینگ فراهم شد تا مردم را به سقوط اساس حکومت تشویق نمایند. در میتینگ همکاران و محارم سیاسی دکتر مصدق به شاهنشاه اهانت کردند و این گفتارهای اهانت‌آمیز در رادیو گفته شد و عین تعلقها فیلم‌برداری شده از رادیو منتشر گردیده است. دستور توقیف تیمسار سپهبد زاهدی نخست‌وزیر قانونی را دادند و برای دستگیری ایشان جایزه تعیین کردند تا مانع عمل و اقدام دولت

قانونی شوند.

سرتیپ تقی ریاحی که ناظر همه این جریانات بوده بدون مجوز قانونی صحنه انجام اوامر و تکالیف نظامی، خود دستور العمل و مفاد آییننامه‌های ارتش را لغو نموده. بدین معنی نام شاهنشاه در دعای صبحگاه و شامگاه حذف شد. اوامر و تلگرافاتی برخلاف اصول و مفاد آییننامه‌های ارتش و رسوم سربازی صادر نموده که موجب انحراف افکار افسران، درجه‌داران و افراد ارتش نسبت به بزرگوارتشاران فرمانده یعنی شاهنشاه گردیده است. باتوجه به قیودی که شئون سربازی و آییننامه انضباطی و سوگند و تعهدی که افسران به بزرگوارتشاران فرمانده و حفظ تاج و تخت شاهنشاهی سپرده‌اند، لغو دستور و ترک سنن و انحراف از وظیفه سربازی هر یک از وجهه اخلاقی گناه نابخشودنی و از لحاظ نظامی لغو دستور تلقی می‌شود.

دفاع متهمین به اینکه اعمال منتسبه هر یک رأساً بزه تلقی نمی‌شود، خلاف صریح قانون بوده و همه آنها بزه و مستحق کیفر است. لیکن چون مجموع این اعمال و جرایم به منظور برهم زدن اساس حکومت و مشمول ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌باشد، طبق ماده ۳۱ قانون مجازات عمومی باید به موجب ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش در مورد متهم ردیف ۱ تعیین کیفر شود. فرشته عدالت عمل ارتكابی افراد را در ترازوی عدالت بشری در میزان قانون مورد سنجش و قضاوت قرار می‌دهند. آثار ناگوار اعمال متهمین و ضایعات مالی و انسانی و کسر شأن و تزییع حیثیت کشور همه از مسائلی است که وجدان دادرسان را از انحراف شدید متهمین و اعمال خلاف آنها متأثر ساخته است.

متهم ردیف ۱ که در نتیجه بررسی و تحقیقات دادگاه اعمال خود را مشهود و مجسم دیده و راه تردید و انکار را مسدود یافته، برای فرار از مجازات به‌هنوایی متوسل شده و اظهار عقیده کرده‌اند که ماده ۳۱۷ مربوط به سوء قصد بر علیه حیات پادشاه می‌باشد. می‌خواهد بگوید سوء قصدی بر علیه حیات شاهنشاه یا دیگری صورت نگرفته و منظور نظر هم نبوده تا اعمال او مشمول ماده ۳۱۷ باشد. صحیح است که ماده ۳۱۷ در ضمن فصلی ذکر شده عنوان فصل سوء قصد به حیات اعلیحضرت همایونی است. ولی عنوان فصل راهنمای کل

مواد مندرجه در آن فصل می‌باشد و وجه اشتراك مسائل و موضوعات مورد بیان در آن فصل است. در قانون دادرسی و کیفر ارتش، در قانون کیفر عمومی و قوانین دیگر همه جا در ضمن فصول و مباحث قانونی مطالب مختلفی بیان شده که کاملاً منطبق با عنوان فصل نمی‌باشد، مثل ماده ۱۱۲ قانون مجازات عمومی در کیفر تصدیق خلاف واقع که در ذیل مبحث دوم قانون مجازات عمومی در عنوان جعل و تزویر بیان شده. سوء قصد امری است کلی. ممکن است سوء قصد به حیات و مال و شان و به مقام کسی باشد.

ماده ۳۱۶ قانون دادرسی و کیفر ارتش چنانچه متهمین توضیح کردند، مربوط به سوء قصد نسبت به اعلیحضرت همایونی است. ولی ماده ۳۱۷ اشاره به حیات کسی ندارد که منظور حیات پادشاه یا شخص دیگری باشد. ماده ۳۱۷ مجازات سوء قصد را گفته و موارد سوء قصد منظور مقنن را در این ماده تشریح کرده: بدین ترتیب سوء قصد به منظور برهم زدن اساس حکومت یا برهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج یا تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت. این ایراد متهم ردیف ۱ از هیچ جهت در مورد تطبیق کیفر خواست دادستان ارتش با ماده ۳۱۷ وارد نمی‌باشد. متهم ردیف ۱ چنین دفاع می‌کند که اعمال منتسب به منظور اهانت و تخفیف مقام سلطنت و خلاصه برهم زدن اساس حکومت و یا برهم زدن ترتیب وراثت تخت و تاج صورت نگرفته. اگرچه دفاع متهم تکرار همان ادعای عدم سوء نیت می‌باشد، و می‌خواهد بگوید مبادرت به این اعمال به منظور خدیت با سلطنت و رژیم حکومت مشروطه نبوده است، ولی مسلم این است که مفهوم و عنوان سلطنت معنی خاص و واحدی ندارد. عنوان سلطنت مجموعه حدود و اعتبارات و قیود و اختیارات قانونی است که هر يك سلب شود شاهی و پادشاهی معنی و مفهومش ندارد. اگر فرمان پادشاه مؤثر و نافذ نباشد و شاه حق تصرف و سلطه به اموال خود نداشته باشد، محافظین او را بردارند، خدمتگزاران او را توقیف کنند، سربازان او را از توجه به او منحرف دارند، در معاین و امکان عمومی به مقام سلطنت اهانت روا دارند. بلندگوهای دولت توهین کنند و از هر جهت او را در مضيقه قرار دهند، بالطبع عنوان و اعتبارات پادشاهی باقی نمی‌ماند و رژیم سلطنتی مشروطه اسم بی‌مسمی و عنوانی بی‌رسم خواهد بود.

پس سلطنت یعنی نفوذ فرمان شاه، حق عزل و نصب وزیران و حق استفاده از حقوق و اختیاراتی که در اصل سی و پنجم تا پنجاه و هفتم متمم قانون اساسی تصریح شده است. هر يك از این اصل و حقوق تعطیل شود، اساس سلطنت متزلزل و رژیم سلطنتی مشروطه منتفی خواهد گشت. به عقیده دادرسان این دادگاه، غیر مؤثر کردن فرمان شاهنشاه مستقلاً سوء قصد بر علیه سلطنت و تصمیمی برای برهم زدن اساس حکومت می‌باشد، چه رسد به مجموع اعمالی که هر يك موجب برهم زدن اساس حکومت و مؤثر در تغییر وراثت تخت و تاج می‌باشد. زیرا تاریخ کهنسال ملت باستانی ایران با قام پرافتخار شاهنشاه توأم بوده و اغلب مفاخر با عظمت و نوابغ تاریخی ایران در لباس شاهی ظاهر شده‌اند و قانون اساسی و اساس مشروطیت ما در سایه پرچم سهرنگت به افتخار عنوان سلطنت آغاز گردیده و سنت پادشاهی و شاه‌دوستی سرلوحه شعائر باستانی ملت ایران است. لذا حذف نام شاه از دعای صبحگاه و شامگاه و تأخیری که این عمل در اختلال نظم ارتش دارد به تنهایی عملی است که موجب برهم زدن اساس حکومت می‌باشد. زیرا انحراف توجه و فکر سرباز از بزرگ ارتشتاران فرمانده یعنی حکم تجزیه کشور ایران، ملل و اقوامی که به زبان و عقیده و روش مختلف در کشور پهناور ایران زیر پرچم سهرنگت دست برادری داده‌اند، عنوان پادشاه کلمه جامه و اساس وحدت اجتماعی و رشته فئادناپذیر ارتباط آنها می‌باشد. آنهایی که طرفدار بقای ملیت و حفظ استقلال و تمامیت کشور ایران بوده‌اند، اعلام سرود شاهنشاهی را در هر صبح و شام و هر محفل و مجتمع رمز شاه‌دوستی ملت ایران دانسته‌اند. ترک این سنت سوء قصد بر علیه رژیم حکومت تلقی می‌شود. برخلاف دفاع یکی از متهمین که سیره اسلامی را فقط دعای پادشاه عادل دانسته، در احکام اسلامی مقرر شده که پادشاه ظالم را دعا کنید، خداوند به طریق صواب هدایت فرماید و در هیچ مورد منع از دعا و توسل به حق توصیه نشده است.

اعلامیه متهم بر انحلال مجلس شورای ملی و تعطیل مشروطیت به بهانه عنوانی که در قوانین و سنن پارلمانی ایران سابقه ندارد، به تنهایی اقدام برای تعطیل رژیم کشور و برهم زدن اساس حکومت قانونی به شمار می‌رود و منطبق با ماده استنادی دادستان ارتش

می‌باشد.

نظر به جهات مورد بحث، دفاع متهم ردیف ۱ که اعمال ارتكابی به‌منظور برهم‌زدن اساس حکومت نبوده برخلاف عرف و برخلاف مشهور و متعارف و برخلاف نص صریح قوانین موضوعه می‌باشد، و برای برهم‌زدن اساس حکومت جز آنچه او مرتکب شده وسیله و طریقی نمی‌باشد. نکته قابل ملاحظه‌ای این است که اگر متهم این اعمال را منافی مصالح کشور ندانسته و برای برهم‌زدن اساس حکومت مرتکب نشده و به منظور خدمت و یا حسن‌نیت انجام داده است، چرا در این فرصت متمادی و دوران خدمت خود در این اندیشه و پدین فکر اقدامی ننموده است و از قدرت قانونی و اختیارات خود در فرصت مناسب استفاده نکرده و همه را در این چند روزه به مرحله عمل درآورده، و پس از اطلاع از فرمان عزل مبادرت به این عملیات نموده است؟ بر دادگاه مسلم است که تصمیم متهم ردیف ۱ به ارتكاب این اعمال پس از اطلاع به فرمان عزل بوده و به منظور تزلزل ارکان حکومت و واژگون ساختن رژیم سلطنتی مشروطه ایران صورت گرفته است.

بنابراین دادگاه ارتكاب عملیات منتسبه به متهم ردیف ۱ را که فهرست آن در صدر دادنامه ذکر شده به‌منظور برهم‌زدن اساس حکومت مسلم دانسته و اعمال ارتكابی او را مشمول ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش می‌داند. در مورد متهم ردیف ۲ چون در نظر دادگاه مسلم نیست که او از صدور فرمان عزل اطلاع داشته است و همچنین مسلم نیست نامبرده به قصد برهم‌زدن اساس حکومت اقدامی نموده باشد و چون تحت تأثیر قدرت متهم ردیف ۱ و ضعف روحی خود مرتکب اعمالی شده که تکالیف نظامی و مقررات و آییننامه‌ها را لغو نموده و اعمال منتسبه او به نظر دادگاه مشمول ماده ۳۳۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش بوده، طبق بند ب ماده نامبرده به دو سال حبس تأدیبی محکوم می‌شود که طبق ماده ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش مستلزم اخراج از خدمت ارتش خواهد بود.

در مورد متهم ردیف ۱ دکتر محمد مصدق علل و جهات مخففه موجود است که در نظریه دادگاه مؤثر و موجب تخفیف کیفر نامبرده می‌باشد و آن اهمیت و اعتبار خدمات و سابقه متهم ردیف ۱ دکتر

محمد مصدق در تبعیت از افکار عمومی ملت ایران به پیروی از اوامر اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی بوده است. متهم ردیف ۱ گذشته از نداشتن سابقه محکومیت کیفری و کبر سن، مدتی از زندگی و دوران خدمت خود را در خدمت به‌کشور و اجرای منویات شاهنشاه برای حفظ منافع و حقوق ملت ایران مصروف داشته و در این راه تحمل مشقات و زحماتی نموده که مورد تأیید و تشویق و پشتیبانی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قرار گرفته، برای تحکیم مبانی عدالت و رعایت نصیحت باید خدمات و لغزش افراد در ترازوی قضاوت مورد سنجش قرار گیرد و حساب هر قسمت از اعمال افراد خاصه خدمتگزاران کشور مستقیماً مورد رسیدگی و توجه واقع شود. به همین لحاظ اعلیحضرت همایون شاهنشاه از انحراف و لغزش متهم ردیف ۱ غرض عین فرموده و به کرامت عالی خود از حق خصوصی صرف‌نظر و در موارد عدیده رعایت سوابق و ملاحظه جهات اخلاقی را توصیه فرموده‌اند. دادگاه باتوجه به اوضاع و احوال خاصه متهم جهات مذکوره را در تخفیف مجازات دکتر محمد مصدق مؤثر دیده و به اجازه ماده ۴۱۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش و رعایت ماده ۴۴ قانون مجازات عمومی و توجه به ماده ۴۶ مجازات عمومی به لحاظ تجاوز سن عمر متهم از ۶۰ سال، نامبرده را به سه‌سال حبس مجرد محکوم می‌نماید.

این رای در مورد هردو متهم قابل تجدیدنظر است.

رئیس دادگاه عادی وقایع ۲۸-۲۵ مرداد، سرلشکر نصرالله مقبلی

کارمند ۱ سرتیپ حمید شیروانی

کارمند ۲ سرتیپ محمود افشارپور

کارمند ۳ سرتیپ تیمور بختیار

کارمند ۴ سرتیپ محمدعلی خزاعی^۴

این اولین بار است که مداخله - و سهم بسیار مهم و تعیین کننده - انگلیس در براندازی حکومت ملی مصدق به وسیله یکی از دست اندرکاران انگلیسی (آن هم نه یک جاسوس معمولی که یک «مقام امنیتی بلنتس پایه» رسماً فاش می شود.

نویسنده پس یک لرد و همسرش یک کنترس انگلیسی است که در منزل آنتونی آیدن وزیر خارجه وقت انگلیس با او آشنا می شود. با چرچیل و سایر رهبران سیاسی و نظامی روابط دوستی و خانوادگی دارد. در آکسفورد تحصیل کرده و در سن ۲۷ سالگی در ارتش انگلیس به درجه سرهنگی می رسد. بعدها نماینده پارلمان انگلیس شده مقامات سیاسی، دانشگاهی، انتشاراتی و مالی مهمی کسب می کند و هم اکنون نیز در زمره «خدمتگذاران سالخورده» بریتانیا از نفوذ و شهرتی فراوان برخوردار است.

او ادعا می کند طرح و تشکیلات کودتای ۲۸ مرداد در اصل انگلیسی است و براندازی مصدق تنها عملیاتی است که انگلیس و آمریکا با هم انجام داده اند. وی این عملیات را اولین موفقیت «سیا» و احتمالاً آخرین عملیات انگلیس ها می داند.